

589

تذکره
شاهان
صفویه

تذکره
شاهان
صفویه

بوی سرست خواه از پیش و خواه از عقب مراد اینجا نهایت سرگشته و بوی سرست
 سرست که از دو جانب یعنی بوی پیش سر بالای چه که فربه و نیزخنده که عبارت
 از دو بیض طولانیست که از دو جانب میان سر در آمده بالا رفتن کرده اند و
 دو بیاض که یک طرف که در پیش خط فکین که شقیقه باشد و افست و زمان و وسطی که
 بوی آنرا می کشد و رسیده و از آنجا بدو مردمان در اندازه مقبل شده است از دو
 جانب بعد از که در جهت از موجب که در میان دوات سر و اخ که سر و دیده با باین
 شقیقه و عارض اما بیانی که بر دور که سر و دیده و از آنجا که سر و دیده در
 آنکه و اصل قضای مؤخر است نه مقدم نه پیش عارضه و رضوان الله علیهم از
 حد پیش هیچ نمانده که بعد از آن مذکور خواهد شد آنچه است بنا بر آنکه از خط ل
 روی از انقضای نایب است طواف و قوس عرض آن آنچه خواهد که گرفت آنرا
 ابرام و وسطی که عبارت از انقضای شفت و انقضای دندان است چون بر عرض
 روی می افتد و شود و درین یکدیگر یکدیگر ظاهر شد چنانچه و حد عارضه و داشت و عارضه
 تخلف و حد عارضه و بیاضهای ما بین عذار و گوش خارج لیکن نه غایت را بعد
 خارج و از آنرا و گفته اند که مراد از انقضای قضای نایب و آنچه که برست
 آن باشد از دو جانب تا حد ریه خط فکین که داخل شد میان قضای و عذار
 از دو جانب بر آن گذرد و از قضای برست خط مذکور نیست بلکه قوس خط مذکور
 افتد اما حد عارضه با آنکه در خط خط مذکور و افست و یکدیگر در گوش طایفه است
 همه اتفاق کرده اند بر آن که آن داخل روی نیست و وجهی نیست که آن
 بر است آنکه در حدیث ندر آنکه مذکور غیر که با و با آن افست و حدیث مذکور
 است که ندر آنکه این اعراض که از انقضای مراد و با حدیث است از امامان غیر با

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۶۵۴

فایز مسیحی

روی مرست خواه از پیش و خواه از عقب مراد اینجا نهایت مرستگاه موی است
 مرست که از دو جانب پدید می آید و پیش سر بالایی چه گرفته بدو تفرقه که عبارت
 از دو بیاض طولانیست که از دو جانب یکدیگر سرور آمده بالا رفتم فرو آمده است
 و به افق تکیه ای که در پیش صدقین که شقیق باشد و افقت و زبان و مطرب
 روی آنرا می کنند رسیده و آنجا بدو صدقین در آمده مقل شده است از دو
 جانب بعد از که عبارت از مویست که در می دات سرور از گوش بر آمده و با این
 شقیقه و عارض اما بیخی که بر در گوشها و رانده پنج کس خلاف کرده است در
 آنکه و اصل قضای مؤخر است نه مقدم نه پیش علما را رضوان الله علیهم از
 حدیث بیچ رسیده که بعد از این مذکور خواهد شد اینجا به تنبیه کرده اند که طول و
 روی از قضای ناصیه است تا طرف ذوق و عرض آن آنچه فراتر اند گرفت آنرا
 ابرام و وسیلی که عبارت از انگشت شصت و انگشت بیست و نه است چون بر عرض
 روی می نشاند و درین یکدیگر یکجای ظاهر تر شدن و صدقین و افقت و موافق
 تکیه ای و عذارین و بیاضهای ما بین عذار و گوش خارج المکن نهترین را بعد
 خارج دانسته اند و گفته اند که مراد از قضای ناصیه است ناصیه و آنچه بر حمت
 آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط خونی که داخل شد میان قضای و عذار
 از دو جانب بر آن گذرد و نهترین برست خط مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور می
 افتد اما صدقین با آنکه در تحت خط مذکور و افقت و بعد مذکور است مل آن است
 همه اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و واجب نیست شستن آن
 بر خط آنکه در حدیث در آن مذکور تقریر با و ابراج آن و افقت و حدیث مذکور
 اینست که در آنرا این احادیث که از ثقات راویان حدیث است از امام محمد باقر



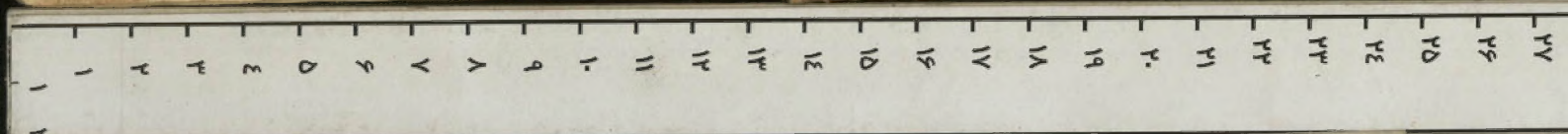
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه و تفسیر احادیث
 مؤلف: ابن طاهر حلی (تقریب ۱۱)
 جلد: (۹۵۴) از کتب (مجله) اهدائی
 آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۱۱۴۹



خطی اهدائی
 کتابخانه مجلس شورای ملی اسلامی
 ۶۵۴



روایت کرده است که بان حضرت کفتم فرموده مرا از حد و جوی که آنرا می باید
 و خدا بیعتی در کلام مجید ابراهیم آن کرده است امام با حفظ در بار خودند
الوجه الذي امر الله عز وجل بقتل الذي لا ينبغي لاهدان يهد عليه ولا ينفق من ان
راو عليه لم يوجر وان نفق من انم ما دارت عليه الوسطى والا بهام ثم قصصى شعر
 اگر کسی از اهل حق و ما جوت علیه الا صبا ان مستبراه قوم الوهم و ما سوي و کف
 فليس من الوجه خلاصه معنی کلام معنی نظام آنکه روی که حضرت عزت جل شانه امر
 بشان آن کرده چنانچه سر او را نیست چکس را که زیاده بر آن شود یا در آنچه شود
 ازان چیزی که کند اگر بر آن چیزی زیاده کند اجوی بر آن خواند یافت و اگر چیزی از
 کم کند در بعضی آنم و عقاب در وجه آنکه صفت از روی که دوران کند بر آن
 وسطی و ابراهیم در حای که آن صفت از قصص می باشد تا طرف ذوق و آنچه
 جاری شود بر آن اصحاب مذکورین از دوست و غیر آن چیزی از دوست بعد از آن
 از حضرت سوال کردم که آیا نفیقه داخل روی هست یا نه حضرت فرمودند لا یفنی نفیقه
 داخل روی نیست بعد از آن کفتم فرموده مرا از آنچه می بر آن رویده است و روی
 آنرا گرفته مانند زیری حسن و کسب و امثال آن فرمودند کلا اعطاه الله الشرف فليس
في العباد ان يطوبوه ولا ان يبتغوا عنه و لكن يكرهوا عليه لما ربه آنچه می بر آن
 رویده و در زیر روی چنانست نیست بر مذکوران که در مقام بر آوردن آن اندر
 موی در آینه یا ازان بحث کنند اما می باید که آب بر روی موی که بر آن موی بر روی
 جاری سازند و این حدیث در ابل عمار اما می باشد است از برای تجدید و باقی
 از این دلیل ندارند و در کتاب کفیه و لا یفقه الفقهیه حکم صحت آن نده و شرح
 طویله در تهنیت حدیث آنرا حسن دانسته و در تهنیت مذکور و کفیه اگر هر چه در آنجا

نقل آن شده یعنی تریح با می که زراره از روایت کرده نده و حدیث من را از
 اقم و ضیف مید اند اما این اضایر در حدیث صحت کرده و بر سطح آنکه تریح طویله
 که معنی تهنیت است و در کتاب خلاف که هم از منقحات اوست تریح کرده است
 با آنکه انی که زراره از نکال کرده یک از دو امام است امام تریح با قریب امام جعفر صادق
 و این باب بر صاحب کتاب من لا یفقه الفقهیه تریح کرده است که امام تریح بر تریح
 و اما مواضع تریح و عذارین خلاف شد است میان علمای امامیه در آنکه ایشان در
 روی نیستند و در وضو شستن آن واجب است یا نه بعضی مواضع تریح را در آنجا
 باین دلیل که تریح مذکور که از حدیث فتم شش طایفه است چه انفرج اصحابین در
 اغلب باین می رسد و حفظ مذکور بر بالای آن میگذرد و کفیه حاکم الدین مطهر علیه السلام
 در کتاب مذکور الفقهیه حکم کفیه آن از روی کرده باشد آنکه اصل بر آن است از
 وجوب غسل آن چون موی که بر آن رویده انتقال دارد بجوی سر طایفه است که در
 سر باشد داخل روی و بعضی علمای اهل سنت نیز در آن باین حکم شش بکند و بعضی شش
 تریح ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر علیه السلام از حدیث کفیه عذارین کرده اند باین
 اول آنکه اصل بر آن است و حدیث از وجوب غسل آن دوم آنکه تریح مذکور شش طایفه است
 چه انفرج اصحابین در اغلب باین می رسد که در راز مواضع تریح و عذارین
 مواضع ایشان نیست پس و حق و چه باشد نه تریح شش نیست که اگر یک از مواضع
 تریح و عذارین در حال وضو شستن با حیاط اقرب و اید بود اما باین حدیث باین
 عذارین و کوشش چنانکه امامیه اتفاق دارند بر آنکه از حدیث و چه بدون است و غسل
 آن واجب نیست و اگر علمای اهل سنت و اهل می اندازند روی شستن ایشان از آنکه بر
 کوشش است تا آنکه رکوش و باطلند از آنکه بر این حدیث ظاهر شد که حدیثی و چه بنا بر

و کلام علیاً و رضوان الله علیهم فیم مشیه رسته نگاه موی ناهیه هست با آنچه بر بحث آن
 باشد از دو جانب بر کفهاست خط عرضی مذکور تا حدی که سرانشان مذکور در
 وقت انفرج بآن رسد و هیچ شک نیست که مواضع کثیف و صغیر در زیر این
 خط اند و ابرام و وسطی وقت انفرج از این میگذرد پس این تجدید بنامت محلی
 که مواضع کثیف و صغیر را خارج روی میدانند سید میخوانند بود بواسطه آنکه آنچه
 داخل روی نیست داخل میشود و چون تواند بود که تجدیدی که متغیر این قسم قصوری
 باشد از انعام علیه السلام صادر شود پس معلوم شد که تجدید برین وجه مقصود حدیث نیست
 که حق نیست که تجدید با این اصعبین مخصوص شد و غرض نیست بلکه مراد اینست که
 هر یک از طول و عرض روی بمقدار این اصعبین است برین وجه که خط سقی تو بهیم
 از تقاضای ناهیه تا طرف ذوق که در اغلب سادی انفرج این اصعبین است
 تا وسط آنرا ساکن فرض کرده بخش بخش حرکت فرمایم تا طرف اعلای خط یکی طرف
 اسفل آید و طرف اسفل بجای طرف اعلی چنانچه بشود دایره از آن بهر سه آنچه درین دایره
 داخل باشد وجهت و آنچه بیرون افتد خارج در بیان این اجمال آنکه هر قدر شش
 را کسی که در عین است حدیث در آن واقعست کجی ترکیب بخوبی یا حالت از آنرا
 است که قریباً کج است و متعلق بکاشا مقدار است یعنی وجهی که از منبر آن در دهن
 دارد شده مقدار است از روی که ذکر آن کند ابرام و وسطی بر آن در مایع که
 آنقدر از تقاضای شش رسد باشد تا ذوق یا مستقیمت است مذکور این دوران
 اصعبین بر وجهی باشد که ابتدای آن از تقاضای شش رسد باشد و انتهایش تا ذوق و ظاهر
 که هرگاه اعداد اصعبین برین وجه اداره کند اجمع دیگر بر یکسان این دوران خواهد کرد
 نه ابتدا و دوران آن از ذوق خواهد بود و انتها بقضای موی که تا شش دایره مذکور

لهذا

که لفظ مستی را نیز ذرات بر آن دارد و بهم رسد و لهذا امامم الکفا نیز یکی کرده و حدیث
 تعریف ما داده هر دو شده است بعد از آن در مقام تعریف جامع ضمنا در آنکه در آن
 که وقت کثیف اصعبان مستی را در وجه چه لفظ مستی را درین عبارت است از
 مبتدا که ما موصول باشد یعنی مقداری که جاری شود بر آن اصعبان مذکورین در
 حلقه که آن مقدار مستی باشد از وجه است و این هر حرکت در آنکه مسافت طولانی
 آن مسافت و مقدار هر یک از آن انفرج اصعبین است و هرگاه معنی حدیث برین
 وجه قرار گرفته شد مواضع کثیف داخل میشود و صغیر خارج تا در افواج آن نزدیکی
 قایلند با آنکه آنها داخل رویت اجتماع بکلف باشد و تجدید سالم میشود از قصور
 و آنچه گفته شد که مواضع کثیف و صغیر ازین تجدید بیرون است بواسطه آنست که بر وجه
 حاکم است با آنکه هرگاه چنانچه مذکور شد مستقیم انفرج اصعبان را بر مایع تقاضای
 و ذوق منطبق سازند و در سطح آنرا کی مسافت بر نفس و ذوق اداره فرمایند تا شش
 دایره مذکور بهر سه مواضع کثیف و صغیر خارج می افتد و ازین بیان ظاهر شد
 که وجهی که تجدید قوم شامل آنست زیاده است از رویت که از رویت بنا بر تقدیر مذکور
 تمام میشود بمقدار نصف زیاده بین مفروض بر دایره مذکور بر آن دایره که عبارت از
 دو مثلث است که مثلث شود از دو خط سیو طویل و عینی و قیله از دایره مذکور تا ذوق
 که درین شکل **ب** تقاضای ناهیه است و طرف ذوق و خط **ا ب ج** خطیست که قوم طرف
 اعلای وجه دانسته اند که مرور کرده بنامیه و آنچه بر بحث آنست از وجه بنامیه مقدار
 و مجموع این شکل بنا بر تجدید قوم وجه و بنا بر تجدیدی که با سبب و آن از رویت کوه
 منفرد است دایره وجهت و مایع خارج پس ظاهر شد که زیاده آن بمقدار مثلث
ا ب و مثلث **ب ج د** است که نصف فضلی مرتب است بر دایره و اینها را **الاصعبان**

ب

ج

و اما ایندی که درین حدیث اشعاری بآن بود که از حضرت در محفل واقع شده
 نیز دلائلی بر آن ندارد و باطل و در هیچ یک از کتب استدلال و دلیل دیده نشده که
 دلالت بر وجوب رعایت مذکور کند پس حکم وجوب آن وجهی نداشته باشد اما
 دلیل **ثانی** سیّد است که وجوب تقدیم عمل بر است بر وجوب است که این
 حدیث اشعاری بر حد و آن از امام تقدیم تمام دارد و دلیل در باب وجوب ابتدا
 باطلای وجه مذکور شد در باب آن نیز تالیفات از محققان مذکور میاید است
 که طایفه مذکور در میان ائمه علیهم السلام اتفاق دارند و از طایفه اهل سنت
 بکس بآن قائل نشده بکسی از ایشان شش نفری و اهل جلیل گفتار کرده اند
 بر وجوب ترتیب میان عمل و حد و در کتب معتبره در بیان و قایل ترتیب میان
 حد و حد و یا نه اند و بعضی دیگر مثل ابوحنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب میدانند
 و میگویند که ابتدا بر حد و حد واجب است و پس از آن که حد را ندیده اند
 خود را آنکه اصل بر آنست از وجوب آن در آیه وضو یعنی بر وجوب
 آن نیست بلکه او عطف که در میان اعضا در آمده افاده ترتیب نمیکند پس
 صورتی که نزد ایشان جایز نیست که وضو بر آن وجه دارند شود و حد واجبست
 صورت خواهد بود که نزد طایفه امامیه رضوان الله علیهم هیچ اشک باطلت ندارد
 صورت مذکور کسی که ترتیب در هیچ پایا واجب نمیداند و بگویند که بر پای
 جب مقدم بر پای نیست هیچ شود و یک صورت بعد کسی که بگویند آن نیز کرده
 و در هیچ پایا ترتیب را واجب میدانند و بیان وصول صورتی که مذکور
 است که حد و اعضا و وضو و هیچ در وضو شش است و در کس و در کس
 در جلیین و بر تقدیر عدم وجوب ربط ترتیب میان ایشان ابتدا هر یک

از اعضا شش میگویند و باید بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت
 که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک از احتمالاتی که نه عضو سوم را چهار احتمال
 و اصل هر یک در چهار یکصد و بیست و عضو چهارم را بر هر یک از دوازده مذکور
 در احتمال و اصل هر یک صد و بیست و در یکصد و شصت و عضو پنجم را بر هر یک
 از آن دو احتمال و اصل هر یک صد و شصت و در دویست و شصت و عضو ششم را بر هر یک
 از شصت و شصت و اصل هر یک صد و شصت باقی نمائید و حاصل هر یک در دویست و شصت
 حد است انضمام آن باعث زیاد عدد و صورتی که غلبه **مقدم** کند اعضا در
 صورتی که در ترتیب گاهی عام است که این است که ترتیب جمیع میان اعضا در اصل
 کرده باشد و ظاهر اینست که آن نیز مذکور است این که جایز است پس صورتی که
 بکسری نیز از عضو و بیست باشد چنانچه بعد از وجوب یک یا ظاهر میگردند
 و از آنجا که ترتیبی از حد را امامیه رضوان الله علیهم که قایل بر وجوب ترتیب میان در جلیین
 نمیند صورتی که باشد که ثابت است چنانچه میان در جلیین است برین وجه که
 هر دو پایا هم شده اند و هیچ حال آید بر هر یک از آنکه در حد و اولی **اول** در کتاب
 متفق علیها میاید است بر حد و حد است که در حد است چون اقصا ذکر آن میکند
 و وجه مذکور با یکی که بر هر وجهی که در حد و حد و اولی **اول** در کتاب
 منتهی المطلب ایراد آن کرده است که در آیه که گفته اند و اولی **اول** در کتاب
 تعقیب که بر اعضا در آمده دلالت دارد بر آنکه عمل میاید به فاصله بعد از
 اراده تمام باشد و این شود چنانچه در تعقیب به تراجی میکند چنانچه در کتب
 پس تقدیم عمل حکم آید مذکور و واجب باشد و هر کس قایل بر وجوب تقدیم عمل شده
 ترتیب یا واجب میدانند پس ترتیب واجب باشد و این کلام به تفسیر غنی نیست

تفسیر غنی
 در حد و حد
 و اولی **اول** در کتاب
 منتهی المطلب
 ایراد آن کرده است
 که در آیه که گفته اند
 و اولی **اول** در کتاب
 تعقیب که بر اعضا در آمده
 دلالت دارد بر آنکه
 عمل میاید به فاصله
 بعد از اراده تمام
 باشد و این شود
 چنانچه در تعقیب
 به تراجی میکند
 چنانچه در کتب
 پس تقدیم عمل
 حکم آید مذکور
 و واجب باشد
 و هر کس قایل
 بر وجوب تقدیم
 عمل شده
 ترتیب یا واجب
 میدانند پس
 ترتیب واجب
 باشد و این
 کلام به تفسیر
 غنی نیست

و محلی دارد **اعلام** اگر ادب نفس درین مقام چنانچه نشود عین امر بر آن نمی گزید غرض
 باشد یعنی هر کس قابل بر جوب تقدیم عمل و در نتیجه ترتیب برادر چنانچه اعضا واجب
 میداند و برین تقدیر بکار می رسد که دلیل مذکور از جاده استقامت برگزیده باشد
 چه فادای فتنه مکرر اغواء که بذهیب صحیح در مجموع و در بدین حالت و در
 تقدیر تسلیم افاده تعقیب نماید و برین ولایت ندارد که فعل و بعدین را چنانچه
 فاضل بعد از اراده قیام بخانه بجا باید آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه یکا از بدین
 چنانکه و او عطف نماید بر چنانچه مستند معطوف با معطوف علیه در حکم ولایت
 ندارد چنانچه گذشت و تقدیم در کجا بکار می رود در عینیت مقرر شده می شود معطوف
 مثلا اگر شخصی از اهل لسان گفته شود که اذ لا یقین زید یا یقین وجه و بعدین یعنی چون
 بزید و چنانچه پس بپوش در حال روی او را و دستهای او را و زبانه برین و
 نخواهد فهمید که فعل هر دو میباید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن
 هر یک که ابتدا تحقق شود و خود را مثل امر مذکور خواهد دانست **م** اگر ادب نفس
 مطلق عمل باشد یعنی هر کس قابل بر جوب تقدیم مطلق عملست بر ترتیب را
 در چنانچه اعضا واجب میداند و برین تقدیر بکار می رسد که دلیل تمام باشد چنانچه
 که او عطف چنانچه مذکور شد از برای افاده مطلق تعقیب و ولایت بر
 ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف مؤخر بر مؤخر باشد مثل عطف بدین
 بر وجه و در جایی بر سر و خواه در عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله اسما بر اغواء
 پس میگویم در آیت عطف شده است اسما بر اغواء با و او و مجموع معطوف و
 معطوف علیه با هم جزو شرط و در قول فای تعقیب است یعنی هرگاه اراده قیام
 بخانه نماید چنانچه این افعال را اغفل و هیچ یکی او را یاد آید از آنکه عمل مقدم باشد

یا چنانچه با جود فار تعقیب یافده برین ولایت ندارد که مجموع افعال و تصور بعد از اراده
 قیام بخانه بجا باید آورد و ولایت آن بر وجه تعقیب عمل و نه مطلق عمل و در عرض
 منتهی مستند با موری که مذکور شد و باید که اگر شخصی از اهل لسان در عرض این
 خطاب در آید که اذ اطلبک یا اطلبک یا اطلبک یا اطلبک و سپس ذلک یعنی هرگاه امیر ترا
 طلب نماید در حال بر چرخ و دست و خورا و پیش جاده خود را زبانه ازین بخواهد فهمید
 که هر دو را مقارن طلب امیر بجا باید آورد و بعد تقدیم پس ثوب بر لطف عامه را
 عرض می لغت امر مذکور در آنچه پس کلام مذکور ولایت بر ترتیب مذکور باشد
 و الله اعلم **و** در کتاب نهاده الاطعام امیر او کرده است لال باین حدیث است که
 لا یقبل الاصلوة امری یعنی الطهور مواضع فیصل وجه تمیز بین تمیز بین تمیز بین
 بر طبقه یعنی در عرض قبول درنی آورد و نه ایضا طاهر کسی را تا مکذوب آب پاک و پاک کننده
 بر مواضع که از برای آن تعیین شده برین وجه که بشود روی خود را بعد از آن بپوشد
 و دستهای خود را بعد از آن بپوشد و در آنجا که پائین خود را بپوشد چنانچه گذشت
 از برای تعقیب بر ترتیب و چنانچه هر مسد که این وجه بر منتهی مدعی است چه مدعا
 چنانچه از جهت نهاده الاطعام ظاهر میشود و وجه ترتیب نیست که اما میباید وجوب
 آن رفتار اندیشه ترتیب میان چنانچه اعضا و حدیث مذکور چنانچه از جهت آن فهم شده
 ولایت ندارد مگر بر ترتیبی که شخصی اثر او واجب میداند یعنی تقدیم عمل بر بدین
 و بدین بر سر و پس بر سر جلی و دیگر دست راست را بر دست چپ مقدم باید
 داشت چنانچه علی علیه السلام است یا پای چپ را از پای راست موقوف باید کرد چنانکه
 مذکور شد از این است از حدیث فهم نشود پس دلیل مذکور بر مدعا انطباق نداشته
 باشد **و** **م** که هم در نهاده الاطعام بعد از ذکر دو مرتبه نقل کرده است که حضرت

عزمت در قرآن مجید نهایت غل را مرقعات ساخته و نهایت سحر را کعبین بر عمل
 در عطف یک بر نیست بنوعیت حرف عطف بیان این اجمال آنکه در مرتبه
 مقرر شده که عمل در معطوف بهمان عامل در معطوف علیه است بقویه که عمل را توسط
 حرف عطف می باید پس کلام خدا که در آیه و منو و انصت هم عمل باشد در دو کلمه
 و هم در یک کلمه و همچنین کلام اسوا البیت بر کلمه و ارجحکم و اما در الاذن که از برای نهی است
 غایت فعل متعلق به است متعلق با غل و در الا کعبین با کعبه پس باید که غل
 وار و در وجه و بدین معنی شود بر مرقعات و هیچ وار در بر کس و ریلین نهی شود و کعبین
 پس ترتیب و اجتناب باشد هر که غل چه مقدم بر بدین و انکه نشود یا موقوف از بدین و انکه خواهد
 شد یا در میان هر دو و بر هر تقدیر بر این غل مرقعاتی خواهد بود و برین قیاس اگر
 هیچ بر ریلین مقدم نیاید این غل مرقعاتی خواهد شد و انشا الهی که آیت متعلق
 انست در ضمن آن حال خواهد بود و نمیتواند بود که کلام نهی باشد یا عبادت و در
 آن بر بدین ترتیب و نهایت می باشد با عباد و فوج آن بر ریلین تنها بر بدین تقدیر
 با عباد یا متعلق به معنی خواهد بود یعنی و می که بر وجه و بر کس و انصت پس معنای
 بهم خواهد رسید معنای عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالفت است که در
 عزیمت مقرر شده و بجای طایر رسد که این وجه نیز انطباق ندارد و مگر بر تری که شافعی و اب
 میداند و اثبات و وجوب نهی می کند که است می نماید چنانکه بقدر دلیل آن حکم است
 بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد و نه نهایت آنچه تقدیر قبلی
 و قال البیاض لازم می آید و وجوب تقدیم غل و هجست بر بدین و تقدیم همه بر کس بر
 ریلین تا انتهای غل بر مرقعاتی دانسته شود و انتهای هیچ کعبین اما آنکه اصل غل را
 بر کعبه مقدم باید داشت چنانکه منتهی غل است از آنکه کعبه غل در آن یک بر تقدیر مقرر

انتهای مقرر تحقیقت و اگر مشکک شود بقای تعقی که بر سر اعدا در اکتفا و در کلام
 بود بدین اول و فوشر آنجا مذکور شد و نیز آنکه گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب
 تقدیم غل و چه بر بدین هیچ بر کس بر ریلین نیز ندارد و اگر آنکه بنا بر تقدیر مذکور نماید
 برین لازم نیاید که نهایت غل مرقعاتی واقع شود و نهایت هیچ کعبین و بر تقدیری
 که غل چه بعد از دست و دست واقع شود و بعد از آن دست چه پیش از دست و همچنین کس
 سر را بعد از پای راست و قبل از پای چپ یعنی اول و صادق خواهد بود و غل
 متعلق بر افاق شده و هیچ نهی کعبین و آنچه بدین عده میشود که بر تقدیر مذکور است
 غل مرقعاتی خواهد بود نه مرقعاتی و نهایت هیچ کعبه خواهد شد نه کعبه نمود است پس
 بود و وجوب مرقعاتی تا عبادت متوقفتان است نه با عباد بر شخص و نیز بر تقدیر
 اینها متعلق نیست مگر یک مرقعاتی و یک کعبه پس آنچه جواب این است شود جواب ماینز
 میتواند بود **فصل پنجم** که در کتاب تذکره الفقهاء آنکه استدلال کرده کلام است
 مقدم بر ترتیب صلوات الله علیه و آنکه در جواب ابی الازنی صحافه و مرده که کلام ابتدا
 باید که در زبان بجهان جاری ساخته اند که ابتدا و اما با الله به الله ابتدا گفته
 بگویند ابتدا و در کلام خود با الله ابتدا کرده یعنی چنانکه در آنکه الله القضا و المروءه
 شایسته آنکه ابتدا ذکر صفات شده و ذکر مرده بعد از ذکر آن و فوج یافته شما نیز موقوف
 بنده یک تقدیم رسانیده عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا بعد از
 کرده سعی خود را با تمام رسانید برین وجه که اگر چه بسبب حکم حضرت که آن از صفات و در
 است خاصست و شغل بر عبادت نیست اما لفظ حضرت که بعد از عباد الله است
 حاجت و در علم عزیمت مقرر است که اعتبار بهجوم لفظ است نه بکسب پس بر
 بر عبادتی که در آنجا و مقصد و الاضلال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باشد ابتدا

بعضی باید کرد که در قرآن ابتدا بفرمان شده و در آیه وضو ابتدا بکامل و در شده
 پس بگویم حدیث مذکور در وضو ابتدا بکامل و بعد از آن علی بن ابی طالب
 ترتیبی که در آیه مذکور است بکامل باید آورد و پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز
 با بعضی ادواتی بعد از ترتیب در آنکه دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که مشایخ
 واجب اند و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل بر ترتیب دلالت آن
 بر وجوب ترتیبی نمی یابد و نیز بخاطر سببه محلی است چنانکه از حدیث مذکور در آیه
 برین لازم نمی آید که ابتدا بکامل وضو باید کرد بواسطه آنکه در آیه ابتدا بکامل شده اما این
 بعد از آن که در آن مقدم شده مقدم بکامل باید آورد و مفاد حدیث نیست چه در حدیث
 و در حدیثی که و شوا با غنی آمده و تلقوا بکاملت الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدا
 اضافی محال شود تا ثانی ابتدای ادای و ثانوی و ثانیه و آنچه بر فرقی مقدم دانسته شود
 باشد علی لفظ خود بر مرتبه جاری به آنکه ترتیب آن در حکام با مقام بود باشد
 و این پیش از آنکه مرتبه پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب
 ترتیب کند بسیار مقدمه که در دلیل اول ما خود بود بآن قسم نماید و آن آنست
 که هر کس قایل بوجوب ابتدا بکامل است قایل بر ترتیب است و می تواند بود که مقدمه
 مذکور در کلام علامه و کتب مشهوره نیز مطبوعی باشد نه پیش فهم آن از حکام او بقدر
 دور است و الله اعلم **فایده چهارم** باید دانست که این حدیث از جمله احادیث
 که استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیفاء آب بحدیث بود بواسطه در وضو
 و گفته اند جاز نیست که در وضو بواسطه آب تازه بکرند بلکه میباید همان چیزی
 که از غسل اعضا در دست باقی مانده میوه کرده شود و این مذمت هیچ علمای امامت
 رضوان الله علیهم سراسر این الجید از ایشان که نمی گفت کرده و چنانکه مذمت است

برداشتن آب تازه را نیز نمی کرده و باید علمای اهل سنت بگویند بر وجوب استیفاء
 مذکور کرده هیچ بقیه مطبوعت علی را نیز نمی کرده اند و در طریق امامیه اندیشی حرکت
 در خلاف آن هیچ و هیچ بسیار است نه تنها در روایت لطیف ایشان و از رو
 شده که ظاهر آنست که در آنچه اهل سنت بر آن رفته اند اول روایت بخیرین مقام
 که گفته است سنت است که این بنویسند و این بنویسند و این بنویسند و این بنویسند
 رکنه فعال بر آنکه لا فحشاء و عریان و فعال بر آنکه یعنی برسدیم که از امام
 بحق فایده امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جاز نیست مردی که در آب باقی و درینا و دیده
 مرتبی که بعد از آنکه سر در دست او مانده باشد امام هم در جواب آن بر مبارک
 است دست فرمودند که نه بعد از آن گفت پس آب تازه هیچ باید که در دست برک
 است نه فرمودند که باین درین دو حال و بی سر زبان و بی بیان جاز نیست
 و نفی مقصود بآنست بر مبارک فرمودند و دوم روایت است که از ابو نعیم نقل
 شده است که گفت سنت است که اباعبدالله جعفر بن محمد القاسم روایت می کند که از اهل
 بایه بدی می آید ای کسی قال لا یلیق بک ان یکنی الماء ثم یسبح یعنی پس بدیم از
 امام جعفر باطنی جعفر بن محمد القاسم روایت می کند که از اهل بایه بدی می آید
 می از نری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام هم در جواب فرمودند نه بلکه
 خود را آب برسان بعد از آنکه هیچ کس بوجه حال الدین مطهر علیه السلام در کتابی
 المطلب این دو روایت را نقل کرده و دلیل این چند سخته و گفته است اصح
 این الجید بکذا و کذا و حال آنکه هر دو روایت حرکت در خلاف آنچه مذمت
 این جید است بر مذمت او و چنانچه مذکور شد جواز استیفاء آب بحدیث است بخیر
 بودن منوطی است میان چه کردن بقیه و استیفاء و آنچه روایتین مذکور نموده

که در وضو استیفاء آب بحدیث است بخیر
 که امتثال در آنست

ناظفست و بجهت استیاض است و نهی از منجی بقیه پس چون دلیل او تو اند بود و کما که گویم
 این چنینی می باشد بقیه را بر منی تفریحی می کرده و هیچ بر آن وجه را نکرده می اند
 و استیاض آب جدید راست نهیست هیچ یک از آنها حکم مذکور را بر من و چه از نقل
 نکرده اند و اتمام بقا صحت علی را باطل می چون روایتی مذکور این بجهت ظاهر می اف
 دارد و با آنچه هر دو را ما می بینیم که گفته اند تا چه رسده است این را که کما آن بر
 منی خلاف ظاهر نموده تا قول کنند لهذا هیچ ابو جعفر طوسی در حدیثی که آن بر تفسیر
 کرده و گفته است که چون در وقت سوال راوی می ایستد از مخالفان حاضر بود و در وقت
 برو می میاد دست بکوب فرموده اند که موافق من است یا نه و بجهت تفریحی
 از ایشان عاید نموده و احتمال این نیز راه داده که من امام می چه در حال استیاض
 اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضا می وضو تری که با آن می توان کرد
 نموده باشد منجی باین دست نباید کرد و آب نموده بواسطه می بر باید داشت بعد از
 آن گفته است که می تواند بود مراد امام می در روایت نموده اند که در این حکم
 واقعت که بل تفسیر یک نفری که می بیند بر آن دست خود را آب و بعد از آن مسح
 کن از آب که در محاسن و ابرو و باقیه نموده باشد شایسته نماند و در این بر کار که
 شسته از آن در دیباچه مذکور شد در آنچه که بر کتاب استیاض نوشته اند که است که این
 احتمال بنایت بعید است چرا که سبیل بر من و بعد سوال کرده که آیا می بینم که یا نه در دست
 من از تری باقیه نموده است پس چون تو اند بود که امام می از آن منی فرمایند و در
 کنند از محاسن و ابرو و باقیه که در دست آن مرد طبعی بقای تریست در دست
 و منجی نموده که حال روایتی مذکور باین بر حقیقت اعضا که منجی دانسته تری بنایت
 و در دست چرا که کما آن راوی در روایت اول بر من و چه واقعت که آیا جابر است

مرد را که مسح کند افضل مسخ می بیند تری که بعد از مسح مسخ در دست است
 باشد و در روایت دوم بر من و چه که آب می کشم یا بجز در دست من تری بوده باشد
 پس چون بر حال حقیقت اعضا که جابر است از باقیه نموده تری در دست و سایر
 اعضا است می توان کرد و باقیه امثال این غفلت را از امثال این شیخ گذرانده بنایت
 عجیب و غریب است نویسنش در میان عرب مثل است که اگر او قدیکو او الفاکر
 قدینو یعنی سبیل کما به در می آید و شسته تری کما می در حال بر من که بهر
 میگرد و التماس می در وقت می روایت اول بر تفسیر منی از اعضا بنیت چرا
 که سوال سبیل در روایت مذکور از منجی با نیست و مخالفان هیچ با مطلقا
 نمیشد تری باقیه در دست و نه آب تازه پس می حکم حضرت بهشتی باقیه
 جدید بواسطه ایشان و چه نمیشد باشد کما که می بینم در وقت سوال راوی
 حاضر میس که لحاظ حضرت از ایشان بود متوجه نموده و حضرت چون ایشان را
 غافل باقیه می بیند سبیل بر مبارک اشاره کرده اند که حال وقت سوال
 بنیت وقت دیگر سبیل رکن تا جواب می تو ای شسته سبیل مقصود حضرت
 را از اشاره مذکور فهم کرده کما که کرده است که حضرت در مقام منی
 از منجی بقیه تریست و اعاده سوال کرده درین مرتبه آن جهت واقف شده
 متوجه جواب حضرت بوده اند و کسین فلیک که در باب حضرت دانسته اند کما
 ایشان بود که سوال از مطلق محضت از منجی پای حضرت باقر و در جواب
 سبیل بنوع حرکت داده اند و قرینه بر منجی آنکه دایم و اشعار حضرت صلوات
 علیهم بنوع است که القار احکام مشرعی باقیه است بر کما که شسته در باب بنیت
 نمایند بلکه کما خود را وقف القار احکام مشرعی دانور و منی دانسته باقیه و جایی

بینه هرگاه که یکی بعضی از شرطها را با یکی از کعبین نامرکشتن در کتب
 کلامی خوانده بود و او را واجب در ضمن آن متحقق خوانده بود و در ادب زمره
 دیگر بر آن اصرار که با شرطی که در کتب نقلی است در خلاف آن هیچ ابراهیم
 علیه السلام در کتب معتبره که از معتضات است گفتند که واجب نیست استیجاب
 قریب به هیچ بلکه گفتند آنکه که میسر باشد در ضمن آن متحقق باشد از سر
 انکشاف تا کعبین و اگر چه بعضی یکا گفتند باشد و دلیل اول اجماع فقهای اهل
 بیت علیهم السلام بر آن **در** معطوف بودن بر کعبین بر آنکه وضو که سبق در یافت
 بر کعبین که با اتفاق است بعضی از آن واجب است چنانکه معطوف میباشد در جمیع
 احوال در حکم معطوف علیه باشد و اما اهل آنکه که این تقریرات را داده
 اگر مراد از این گفته اهل بیت است این مراد آن خلاف است و هرگز آن نیستند
 و اگر مراد از این گفته است اهل بیت آن بآن حاصل نموده است بلکه اتفاق
 دارند بر آنکه کعب قبلاً در قدمت تا اینجا هرگز کلامی نبوده است علیه السلام بود در
 ذکر و الحاق تثنیه بر علامه را فخر راسخ اندر العزیز از حد اعتدال تجاوز داده است
 و کتب را در تحلیله و تشریف مطلب او بدر از کشیده و حال آنکه قریب بود و چون
 خوانده بودست که حق با علامه است و تثنیه مذکور در موجه مؤید نیست آنکه تثنیه
 اینک تثنیه علی ایضا نه نیز درین تثنیه تبعیت او کرده و در شرح قواعد کلام
 عبارتی ابراز کرده که تثنیه پیش اینست آنچه علامه در تقریر کعبین ذکر کرده خلاف
 آنچه نسبت که علامه با اجماع بر آن کرده اند و او درین تقریر مفروضه است و مع ندارد
 بعضی از کتب خود ادعا کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تقریر کعبین است
 و کعبی که عبارات ایشان را بر غیر این معنی حمل کرده که هیچی بجهت کلام ایشان خوب نگذاشته است

المراد

و استناد بالبرهان و کتب معتبره بعضی احادیث و کلام اهل بیت و این معنی از اعتبار نقلی است
 عجیب است چنانکه نقلی طاعت بر کعبیت در خلاف آنچه او و عوی کرده و با طاعت با کعب
 کعبین و در کتب معتبره که از میان نظر قدم بر آمده و پیشین معانی که با معضلات
 شرک نقلی غریبیت و قابل تامل نیست و ادب و اخبار نیز غریبیت در آن
 و کلام اهل بیت در باب مذکور مختلف و از اهل بیت نیز چنانکه مخالف نموده در
 آنکه کعب بر آمده که یک طاعت است و عید اگر کسی که از منظر این معنی است در کتب
 کعب از کتب خود در این مقام بطریق داده و شایسته است بر آنکه
 کعب بر آنکه یک مذکور است و باید اگر از معضلات سابق و قدم کعب بآن نقلی
 کرده نفس معضلات را داده کرده و عبارات هیچ یک از اهل بیت و شیوخان مؤلفان
 و کلام اهل بیت و آنچه در شتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند از آن بابی تمام دان
 چنانکه شتقاق از آنرا که کعب یعنی ارتفع و بنا اعتبار کرده اند و گفته اند از بیعت
 که چون بستان و تقریری آید عرب میگوید کعب تثنیه تثنیه و حال آنکه در معضلات
 بر آنکه یک و تثنیه نیست و اگر بر آنکه یک و تثنیه که در میان و یا قدم واقعیت چنانکه
 مذکور است اهل سنت است هیچ شک نیست که هیچ تثنیه کعب بآن معنی نمیشود و حال آنکه
 اینها با طاعت با کعب کعبین میباشد بنابر این باشد تمام تثنیه کلام هیچ علیه
 الله در شرح قواعد تثنیه ازین الله علیه علیه الله نیز بر وی ایشان کرده و در شرح
 ایشان و بعد از آنکه در حدیث نقلی گفته کرده که ولایت دارد بر آنکه کعب بر ظاهر
 قدم و افضت عبارت آورده که حاصل معنی آن اینست هیچ شک نیست که کعبی که معضلات
 مذکور کرده در نظر قدم و افضت نیست بلکه معضلات سابق و قدم است
 و معضلات میان و تثنیه نمیتواند بود که در روی کعب از دینی مذکور باشد و عین است

از مصنف که در کتب مختلف ذکر کرده است که یکی که از عبارات اجماعی غیر این
 جمیده اند میگوید کلام این سزا خوب تحصیل کرده اند و در آن باب شبهه چهارم
 کرده اند بار آورده اند که یکی که این سزا خوب تحصیل کرده بر مذهب خود
 بود که مراد این کتب مفصل میان ساق و خدمت و بعد از آن لفظ
 عبارات مذکور بحث کرده و حال آنکه هرگز بهر آن طریق تحصیل معانی از
 عبارات دانسته باشد اگر چه این معصوم در این عبارات مذکور تحصیل نموده
 بود و این باب خواهد یافت و در این باب راه آنرا با و خواهد نمود این ترجمه
 کلام زنده او که در کتب کلام آنکه نشانی این شیخ بزرگوار در کتب الله در برهه مقام
 بر عقاید و کتب سزا خوب از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد کرده اند
 و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود و در این است بر این امر اول آنکه کتب اجماعی
 گفته است که یکی از اهل اسلام بآن قابل نیست و این فوق اجماع مرکب
 و احداث قول ثالث است که یکی که یکی از آن مذکور دوم آنکه میگوید
 می گفت میگوید است که از کلام اهل لغت فهم میجوید یکی از این قابل نیست است
 با آنکه کتب مفصل است بسم آنکه آنچه قوم در تحقیق لفظ کتب ذکر کرده اند بآن
 موافقت ندارد و چون که این گفته اند کتب از کتب اجماعی در رفع و دفع نیست
 و در مفصل که او کتب دانسته اند و در تحقیق نیست چهارم آنکه تفسیر مذکور مخالف
 مدلول احادیث و اخبار است که از آنکه آنها را معصومات از علم درین باب روایت
 شده و پنجم آنکه همان برده است که عبارات علماء همه موافق قول است با آنکه
 عباراتی که از ایشان نقل کرده هر یک در آنکه گویان و در آنکه بر آمده است
 و در این باب با ما و معنی که او میگوید میباید مذکور نیست با و اجماع و مذکور مذکور

و حال

و حال آنکه هر کس ایمان نظر درین مقام کرده بدیده بعیرت و نظر حیرت در نظر
 میباشد که تشکیات مذکور بر عقاید در صورت تحقیق و ایمان و دانش او از آنکه
 باشد آن پاکست بلکه آنچه او بر آن در عقاید صواب است و هیچ شبهه در تحقیق
 آن نیست و اما در این باب بآن مطلقیت و مدلول عبارات علی بآن موافق و بآن
 علمانی و درین مقام ذکر کرده اند دلالت و آنچه بر آن دارد و این لغت اتفاق
 بر خلاف آن ندارند بلکه آنچه از باب تحقیق ایشان بر آنند مرشد است و کلام
 علماء را اهل سنت که نقل از عقاید بوده اند هر یک در نسبت قول مذکور باین شیعه
 و کتب ایشان محمول است از تشکیات که درین باب بر شمرده کرده اند و این احوال
 را بر وجهی اقبیل میسر که کسی را شبهه درین مذکور و الله اعلم **تفصیل اجماع**
 روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق شیخ از زکریا و دیگران اعیان
 آنها سنا الا امام ابو جعفر خراسانی علیه السلام عن حضور رسول الله علیه و آله و سلم
 بطلست او نوریه ما ذکر نموده حضور رسول الله علیه و آله و سلم و آخر الحديث فینا
و کتب الله فابن الکلبین قال یومنا فی المفضل دون عظم الیق فینا ما
 یو قال ما عظم الیق فی یومنا یومنا فی ارامم خیر ما یوم که وضو و غسل است
 علیه و آله و سلم یوم است پس امام هم در مقام بیان آنکه طلب کرد از شیعیان
 که در آن باره آب بوده و حکایت وضو و غسل است علیه و آله و سلم که در آن وقت
 مذکور ذکر کرده اند که بعد از آن ما یومنا یومنا فی ارامم خیر ما یوم که وضو و غسل است
 فرمودند اینجاست و بشارت مفضل کرد مذکور که در یک استخوان ساق است بعد از آن
 ما یومنا یومنا فی ارامم خیر ما یومنا یومنا فی ارامم خیر ما یوم که وضو و غسل است
 ساق است کتب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح هر یک در آنکه عقاید مذکور

مقام

آن اتصال بی یا بساقی و قدم بواسطه تائید این کلام اقتضای میر و در بعضی کلام شریح
 ابو جعفر در قانون مجبیه و ترجیح عبارت شریح قوشی در شرح آن قال فی شرح فی بحث شریح
 عظام القدم من القانون واما الکعب فان انما منتهى تکلیف الکعب سب بر
 الميوامات وکذا شرف عظام القدم انما هو ان الکعب انما الکعب انما الکعب انما الکعب
 الرجل انما هو من النابت و الکعب موضع بين الطرفين النابتين في التقبين
 یکو بان علیهم نوابه انما هو اعلاه و قفاه و ما بين الجنب و الالبی و بعض طر فاه فی
 العقبة النفر بان قول زکریا الکعب و بعض بان الساق و الکعب یکون اتصالا
 و متوقفا الفصل فیما هو موضع في الوسط بالحق و ان کان قد نظیر تکلیف الاتصال
 تحریف انما الجنبی و شریح قوشی در شرح این کلام عبارت ایراد کرده است که ترجیح شریح
 اینست که سب بر که استخوانی قدم منتهی شریح قوشی فم الکعب و باشد و عظم زور فی و عظام
 ریس و عظام ریس و عظام بخشش و ما در بین مقام نیز یک سب بر بان میگویم اما
 کعب نباید دانست که بر آید یا و کردی کعب انسان از کعب سب بر و انابت بر است بواسطه
 آنکه با کعب سب بر قدامی است و اصحابی بواسطه سهولت حرکت دادن قدم
 با نقیض و انقباض که عبارت از یکم آمدن و ازیم و انشد نسبت اجتناب دارد و اما سب
 شود بر و راه رفتن در سب بر لایا و سر شریح و در زمان بنوا و ازین جهت که
 اجتناب دارد با کعب منقبض ساق و با قدم با نهایت قوت و عظام عظیم و سهل حرکت باشد
 و متوقفا و کعب منقبض مذکور یک بر آید که مد و باشد که در استخوان ساق در آید چه
 اگر استخوان باشد لازم می آید که در وقت راه رفتن جنب یا کعب بر جلو میگذرد باشد
 بلکه گاه باشد که کعب عقب میگذرد و نیز لازم می آید که ترکیبی با قدم باشد
 و بعضی در وقت راه رفتن با کعب میاید باشد پس ناچار است که بدو بر آید که

از آنکه و زاید میگویند تا آنکه اتصال بر یک استخوان ساق است و آید از حرکت
 دیگری بر دور و دور و متوقفا و کعب که این دو زاید یک در پیش باشد و یک در عقب چه اگر
 بچنان باشد حرکت التقبیل و اتصال آن که در پیش با و اوق متوقفا و متوقفا و متوقفا
 الباید که این دو زاید یک در جانب است و اوق باشد و یک در جانب چپ و اما سب
 که از یکدیگر دور باشد بمقتبی معتد به تا مخالفت بر یک حرکت دیگر بر ابر و در جهت
 باشد و ازین جهت است که نیز اندک بود که ساقی یک قصبه در پیش باشد و یک در عقب
 آن از دو قصبه باشد که بر زاید در عقب و یک از آن دو در سب بر که یک استخوان باشد
 بر بزرگ و در و این دو طرف در هر دو جانب و اوق باشد لازم خواهد آمد که کند
 و نیز می باشد و ساقی را از آن که از یک و نقل و نقل تمام باشد و ازین جهت است که بچنان باشد
 پایین ساقی که منقبض می شود است و در قصبه است و در جانب قوشی که استخوان را از
 اتصال دارد و یک گفته شده و دیگری قبل از وصول بزرگ انقطاع یافته و دیگر لازم است
 که اتصال این برین وجه باشد که حفرة در قصبه ساقی باشد و زاید در استخوان قد
 نه بر یکس بواسطه آنست که عرض از قصبه قصبه مذکور شد تحت ساقی است و این
 منافات دارد با کعب زاید بر آن و اوق شود چه زاید با کعب که از یک و نقل و نقل
 بخلاف حفرة که آن چنانکه ظاهر است موجب زاید تحت است پس ازین جهت که کعب
 این منقبض برین وجه است که حفرة این در قصبه های ساق و انقباض و زاید که در آن
 در می آید بر استخوان قد و ازین جهت که کعب ساقی را از یک و نقل و نقل در آن کعب
 استخوان است در منقبض ساق و قدم و ازین جهت که کعب ساقی را از یک و نقل و نقل در آن کعب
 مذکور شد بطوریکه کعب منقبض را کعب میگویند و کعب را اطلاق کعب بر آن
 بجای دست استخوان مذکور باشد و نیز بر حقیقت و باطل ظاهر شد که در هر چهار چهر

کتابه از آنست که سواد است آن بر وجهی بود که احتیاج نشد بآنکه دست برت در آن
 کار رود پس سواد بود که مراد طلب نمود در بهشت باشد یا اگر قبل از آن مثل عقب
 و پیشینه باشد مثل صحت که شستن ابدل هر طایفه از موی باریک است و اگر شستن
 بر نه تر و بر روی و درخ کشیده شده و شدت صاب که در وقت عرض اعمال
 چنین دمی بآن سر و کار است و موعظان بکشت و درخ که بعضی عیان است را
 قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن از حقیقت روز قیامت **دوم** آنکه بای
 بیساری با یکدیگر باشد یعنی مخلوق در بهشت را روزی که کن بسبب شستن من
 دست چه بخورد در جهات تو نه شستن با برین بایستی در فقره اول نیز می باید
 بایستی باشد تا هر دو فقره که فرستیم واضح شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن فقره
 در بهشت **سیم** آنکه مراد بکند در جهات مذکور بهشت مخلوق در بهشت باشد و معارف
 در کلام خود فایده و باری همان حالت ظرفیت خواجه بود باشد یعنی عطاکننده
 اعمال را به است در بهشت من ملاحظه است رستگاری من باشد و بر است مخلوق در
 بهشت خبر بهشت را به است چه زمانه آن نیز به بهره عائد و بهر دو دست حال است
 تو بشنم و این وجه چنانچه مضمونی نیست از ذوق دیگر بصورت نزدیک است و آنکه علم
 بالقصوب **چهارم** آنکه مراد بینا در ممالک عیان باشد بلکه در در مقابل عیان
 باشد و نیکی معانی که به نفع تو سه و فزونی حالت و مراد از آن کثرت طاعات
 و عبادات باشد یعنی عطاکننده من مخلوق در بهشت را بسبب بیای طاعات و در
 در جهات است و برین تهر بای میساری نیز به سواد آید بود و در کلام
 ایام مناسب عاید شده خواهد بود و آن عبارت است از آنکه چه کند در کلام میان
 ده لفظ که بحسب آنچه که از ایشان ارا ده شده مناسب هم نباشند نهانی است را

یا یکی از آنست که سواد است آن بر وجهی بود که احتیاج نشد بآنکه دست برت در آن
 کار رود پس سواد بود که مراد طلب نمود در بهشت باشد یا اگر قبل از آن مثل عقب
 و پیشینه باشد مثل صحت که شستن ابدل هر طایفه از موی باریک است و اگر شستن
 بر نه تر و بر روی و درخ کشیده شده و شدت صاب که در وقت عرض اعمال
 چنین دمی بآن سر و کار است و موعظان بکشت و درخ که بعضی عیان است را
 قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن از حقیقت روز قیامت **دوم** آنکه بای
 بیساری با یکدیگر باشد یعنی مخلوق در بهشت را روزی که کن بسبب شستن من
 دست چه بخورد در جهات تو نه شستن با برین بایستی در فقره اول نیز می باید
 بایستی باشد تا هر دو فقره که فرستیم واضح شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن فقره
 در بهشت **سیم** آنکه مراد بکند در جهات مذکور بهشت مخلوق در بهشت باشد و معارف
 در کلام خود فایده و باری همان حالت ظرفیت خواجه بود باشد یعنی عطاکننده
 اعمال را به است در بهشت من ملاحظه است رستگاری من باشد و بر است مخلوق در
 بهشت خبر بهشت را به است چه زمانه آن نیز به بهره عائد و بهر دو دست حال است
 تو بشنم و این وجه چنانچه مضمونی نیست از ذوق دیگر بصورت نزدیک است و آنکه علم
 بالقصوب **چهارم** آنکه مراد بینا در ممالک عیان باشد بلکه در در مقابل عیان
 باشد و نیکی معانی که به نفع تو سه و فزونی حالت و مراد از آن کثرت طاعات
 و عبادات باشد یعنی عطاکننده من مخلوق در بهشت را بسبب بیای طاعات و در
 در جهات است و برین تهر بای میساری نیز به سواد آید بود و در کلام
 ایام مناسب عاید شده خواهد بود و آن عبارت است از آنکه چه کند در کلام میان
 ده لفظ که بحسب آنچه که از ایشان ارا ده شده مناسب هم نباشند نهانی است را

یا یکی از آنست که سواد است آن بر وجهی بود که احتیاج نشد بآنکه دست برت در آن
 کار رود پس سواد بود که مراد طلب نمود در بهشت باشد یا اگر قبل از آن مثل عقب
 و پیشینه باشد مثل صحت که شستن ابدل هر طایفه از موی باریک است و اگر شستن
 بر نه تر و بر روی و درخ کشیده شده و شدت صاب که در وقت عرض اعمال
 چنین دمی بآن سر و کار است و موعظان بکشت و درخ که بعضی عیان است را
 قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن از حقیقت روز قیامت **دوم** آنکه بای
 بیساری با یکدیگر باشد یعنی مخلوق در بهشت را روزی که کن بسبب شستن من
 دست چه بخورد در جهات تو نه شستن با برین بایستی در فقره اول نیز می باید
 بایستی باشد تا هر دو فقره که فرستیم واضح شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن فقره
 در بهشت **سیم** آنکه مراد بکند در جهات مذکور بهشت مخلوق در بهشت باشد و معارف
 در کلام خود فایده و باری همان حالت ظرفیت خواجه بود باشد یعنی عطاکننده
 اعمال را به است در بهشت من ملاحظه است رستگاری من باشد و بر است مخلوق در
 بهشت خبر بهشت را به است چه زمانه آن نیز به بهره عائد و بهر دو دست حال است
 تو بشنم و این وجه چنانچه مضمونی نیست از ذوق دیگر بصورت نزدیک است و آنکه علم
 بالقصوب **چهارم** آنکه مراد بینا در ممالک عیان باشد بلکه در در مقابل عیان
 باشد و نیکی معانی که به نفع تو سه و فزونی حالت و مراد از آن کثرت طاعات
 و عبادات باشد یعنی عطاکننده من مخلوق در بهشت را بسبب بیای طاعات و در
 در جهات است و برین تهر بای میساری نیز به سواد آید بود و در کلام
 ایام مناسب عاید شده خواهد بود و آن عبارت است از آنکه چه کند در کلام میان
 ده لفظ که بحسب آنچه که از ایشان ارا ده شده مناسب هم نباشند نهانی است را

چون تواند بود که غار کینه و تنگداری را با هم فرو برد و بیایند و باقی غایت تر از این بود که
 کین تا به چشم که چون باین قیام میاید را روی گوید بر چو چشم در برابر امام هم و روی تو به
 بقصد سلام آوردیم و افتخار بیکبار امام کردیم و رکوع و سجود و سوره که بخواند در
 نماز بخوانی آوردیم که آوردیم پس امام هم چون خطاب کرده فرمودند ای قائم و یکتا و یار
 خدایا در این وقت که بخت بسیار بر من میاید و بدی از شما که از عمر او شدت سالهاست
 سال گذشته باشد و یکتا زمام بخور و غرضی که از شماست بخور و غرضه بر پای
 نماند باشد را و ای گوید که از خطاب بر من آید که امام هم غایت است و در عالم غیب مرا
 دست داد پس کلام جان من فدای تو باد و بگویم که غرض از این بعد از این بدان وجهی
 می آورده چشم امام هم بر خط بیان غایت من بر پای نماند و روی تو بخور کرده
 رست است و بد و دست مبارک را فرود نماند بر روی را منتهای و بد و گشتار
 چشمم که در نه پای مبارک را درم دور کند از شدت چنانچه منسوبان بشان مقدار
 در گشتار را چشم ده بود و در گشتار بدی میاید و میگوید که در نه چنانچه حاجت
 انحراف در پشت پس از روی شمع امام آفتاب نما کرده گفتند آنکه بعد از آن سوره
 فاتحه را بخوانند و از آن که بد و سوره قل هو الله احد را بخوانند و آنکه بعد از رفع از
 قنارت رملای اندک که پیش از این در آن باشد و در گشتار و مناجات است و ده
 هر دو دست مبارک را بر دوش مبارک بر روی گرفته گفتند آنکه اگر بعد از تکبیر
 هر کس ز قند و پر کرد و گفت و سوره را از سر تا آخر را بخواند آنکه آن وقت را از گناه و آن
 و از آنجا که بخت بسیار است مبارک را بچنان منوی و رست خانه و گشتار که
 اگر قناره آب یا روغن بر آن آن میخیزند و چون حاجت بگویند و هر که بخواهد حاجت
 آن از جانب دیگر است ترسند که طبیعت آب از قناری حرکت نماند بماند و اگر

گفته

گفته اند و چنانچه را بر دوش گرفته و سر بر دوش رعایت بر تکیه بر این سوره را بر تکیه
 بیان جاری کنند که چنان ربه العظیم و بجه بعد از آن رستای و بد و چون بر امام
 جانان ایشان برقرار است و ده گفتند سید الله من الله و بجان در حال بیان و بگویند که گفتار
 بعد از آنکه هر دو دست مبارک را بر دوش بر دوش گرفته بودند و بعد از آن که در رفتند و هر دو گفت
 دست را در برابر ناوانا پس کردند و آنکه شتر را بهم شتم کرده نماز بر دوش گرفته اند و بر پشت
 این تسبیح گفتند که سید جان ربه العظیم و بجه و در حال سجده هیچ یک را از غیبی خود را
 چنان کردند که بر عضو دیگر نهاده شو و بر پشت عضو سجده کردند چنان کردند که بر
 اعتقاد و پشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد و هر دو گفت دست و هر دو آب را زانو
 و هر دو انگشتان شست با وجه و انگشت که بر رست از این است و فرمودند که بجه
 بر پشت عضو از این جویند است که اگر شتر گشته نماز بطلان شود و آن وقت است که حضرت
 عزت در کلام محمد یاد فرموده اند در این آیه که و ان الله به ظاهروا باطنه و ان الله
 و آن هر دو گفت دست است و در زانو و در سر انگشت شست با وجه و بجه بر انگشت
 گوناگون آنکه دست است بجه یعنی او در آن آن تسبیح ثواب بسیار است و بر سر که آن
 عقاید بر شست نیست و بدون آن نیز نماز صحیح است بعد از آن که بر دوش مبارک
 از سجود و چون دست نشسته گفتند الله اگر بعد از آن بر آن چنان نشسته و گفته
 پشت پای رست را بر شکم میاید چپ و گفتند استغفر الله ربه و اتوب الیه بجه طلب
 مغفرت و آمرزش میایم از خدا که بر روی رست و بجه بجه در حال احوال
 کلام و رجه فوب و حقیقت آن در حدیث سی و ششم بیان شده است که بعد از آن در
 حال نشستن بگویند گفتند و سجده دوم رفتند و گفتند در آن آیه و بجه اول گفته بودند
 بجه سر بر دوش چنان ربه العظیم و بجه و بجه کمال غیبی جان مبارک را بر عضو

و اینست که گفتند که این حق است که مسکین بر ایشان حاکم است از فقیر و غنی و اول
 رجاء دارد و در این باب که در جواب آن گفته شد که بگوید حدیثی که
 شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب توحید و کتب دیگر روایت کرده است از بهترین یقین
 که شیخ از عین ابراهیم از اهل بیت عجل الله فرجه عن ابي عبد الله عی که از عده ای که در آن
 بود گفت پس بدیدم از امام عی تعلق تعلق حقین محمد الصادق ع از فقیر که گفته اند
الصدقات لله و المال لکین که مراد از فقیر برین آیه است و مال لکین که
حضرت عی از علی و از خود و در آن فقره از لایزال المال لکین
 آمده اند و البس اجنبی یعنی فقیر است که از کسی طلب کند و مسکین را مستحق
 وقت در تحصیل معاش و سایر چیز از فقیر تر است و مال را از خود و غیره و قول است
 که فقیر است که اگر کسی بر طلب کند طلب از آنست که گنایه از آن باشد که او را مال
 مایه نگینی باشد که آن وقت تواند بخرد و الا احتیاج بقوت و بیعت که
 ضروری است تا به او بگوید از کدام طلب فقر حضرت که مسکین را مستحق و بیعت
 چیز از و بیشتر است گنایه از آنکه مال لکین است که بر غیر نهاده باشد مایه که و با
 بقوت و بیعت او تواند بخرد و در کسی که بیعت آن و بیعت از حق تواند شد پس علی
 آن بر آنکه بر غیر نهاده باشد اما از فقیر که خلاف بیعت علی است بر آنکه قابل با حق اند
 اتفاق دارد بر آنکه بیعت از ایشان نباید بیعت به غیر مطلق باشد پس بیعت حق
 الدین در بیعت بیعت با آنکه مراد است و کلام صحیح تر نیست بر آن که اگر مراد آن
 باشد پس مال بیعت و بگویند که از طرفین مذکور و بیعت با او بود و بیعت با
 برین ترجیح قوی بود که از کلام حضرت که و البس اجنبی نمی شود و اگر بیعت این
 قوه است که باین استیفاء و بیعت از یکدیگر به چیز از و غیر است زیرا که

جدید می بینی شغفت و ظاهر است که از بهر مطلق شغفت بجز از غیر و نه گفته اند
 مذکور که اگر بگویم مستی از بود که زیاده شغفت باینکه از یکدیگر بجز شغفت بلکه از
 یکدیگر شغفت بدین وجه از ترس و در تحصیل معاش هاشمال آن باشد و بیعت قاده در
 فقیر از آنکه مراد است و الله اعلم بیدار است که قاید خلاف در آنکه فقیر و
 مسکین هر دو یکست یعنی نیست یا غیر که مذکور شد و در هر یک از اینها مستحق است
 که اگر کسی تواند از مال خود را بر صاف مستحق که گاهی مذکور شد و از آنکه مستحق
 اقصی است تعین نماید و از آنکه که بر غیر فقیر و مسکین به بدیهه و بیعت کند که
 از مال او بجز از وقت او بجز باینکه به بدیهه یا بیعت با او یا بجز از عده و یا
 بآن بر مایه باینده قاید خلاف در آنکه کلام ظاهر بیعت به غیر مطلق اند که اگر
 مذکور شد که بیعتات خود را همیشه بفقیر یا بر سیده باشد یا بیعت بآن که مذکور شد
 از مال او بکین و سید کلام ظاهر باید داد و بیعت گفتار مذکور بود یعنی که
 قاید خلاف در آن ظهور دارد که مراد است و اینست که مراد است دلالت بر آنکه
 آن بیعت لکین دارد که او اطمینان مسکین پس بر تعین از وقت و فای آن بر یک
 از بیعتی باینکه ظاهر خواهد بود و بر تعین که آنست که از بیعت خواهد داشت به بیعتی
 از آنست که اختلاف اند میان و بیعتی از بیعت بیعتی بیعتی بیعتی بیعتی
 قدحی و بیعتی که بعد از وقتش و عود بر میدان تا آخر از ظهور قاید خلاف را
 که داده مذکور شد که کرده اند و گفته اند که آیه بیعت قایلین بوقت بیعت دلالت
 بر آنست که بیعت بیعت از و در هر یک از همه اتفاق دارند بر آنکه هر یک از
 لفظ فقیر و مسکین هر کاه در کلام تنها واقع شود مثل هر دو وقت خلاف در
 حق در آنست که بیعتی که هر دو لفظ بهم مذکور باشد مثل آیه نکات و امثال

تا باینکه یمن اینجا بگویند است و در ما خود شش خاکی آن سه قولست اول اگر از یمن
 یعنی قوت ما خود است زیرا که بگویند قوت بی باشد بر فعل آنچه بگویند میگرد که آنرا
 بفعل آورند و بر برگ آنچه بزرگ آن بگویند یا میگویند و دوم آنکه گشتی از یمن بچ
 نیست و برکت است بواسطه حصول برکت و نیست بکار نام خدا که در یمن آن
 متعلق نیست میگویم آنکه از یمن بچ دست است ما خود است بواسطه آنکه در زمان پیش
 که بگویند میگردند اند دست است خود را بدست است که بر دخی او بگویند میگرد
 اند میگردند و این سه قول را پیش از این طریقه در تفسیر که مولا محمد علی است
 و اگر کرده است و اولی و الله و الله اینجا از آنست که پس باشد یا در و الله اعلم
 از آنکه آنرا باشد یا نه اما اگر کافر باشد یا کلم او درین ماده حکم نیست یا نه
 تفسیر از حدیثی اما میفرمودند الله اعلم درین باب بنظر منسیده و عدم حدیث
 اگر چه در حدیث نیست و لیکن گفتند که کافر باینکه رفع سبیل پر دل رفیع باشد
 و آن این است که بچ الله لک فیرین عالم المؤمنین همیشه ایستاده است
 خدا است مگر کافر از این مؤمنان بسیار و علی مولا مراد بگویند بنده است مولا
 غلام باشد و خواه که بر مولا نبولند خداوند او خواه که باشد و خواه منعقد باشند و
 ظاهر آنست که مملوک نیز نام باشد اما بگویند او بنده باشد یا بعضی و الله اعلم و لا اله الا
 الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 بگویند یا بگویند یا این حکم مخصوص زن دایمی است و آیا شرطست که شوهر بالغ باشد
 یا نه از آنجا که بگویند و این باب دیده نشده نه حدیث ظاهر حدیث مشهور بر تقیم است
 در مسئله دوم و تقیم مملوک بگشت و باید دانست که مملوک در حدیث در ایام عده که
 شوهر او بر او بر چه با و بر سر نیز درین حکم زن دارد و لا غرض معصیت نذر و لغت

بچ و حدیث و در عرف اول شرح لازم ساختن فعلیت یا ترک فعل بر هر یک گفتند
 در حدیث متفرقا و فعلی است آن متفرق العین است و در حدیث ششم عین و عین
 بر دو جا نیست و لا یما بین بقطعه مراد بقطعه قطعه مکرر است و مراد از این
 آن فیه صحت آن یعنی بگویند بر قطعه مکرر صحت نیست و منعقد باشد مثل آنکه
 بگویند خود که با پدر خود بگویند یا با مادر خود بگویند و میگویند و بگویند که اراده
 کرده باشند حضرت حدیث است و الله اعلم و اگر بقطعه مکرر آنچنان علی برادران درین
 نیز باشد که در قطع از ایشان نیز بگویند میگردند و الله اعلم باب اول باید دانست
 که فیه که حضرت رسالت درین حدیث فرمودند بگویند و زن را با و شوهر و مملوک را
 با و چه خداوند و زن را با و چه شوهر میخوانند و بگویند که بر فیه صحت محمول است و اراده کرده باشند
 حضرت بآن یعنی را که بگویند که در از ایشان میگردند و در حدیث منعقد باشد تا بیشتر
 از آن اول پدر و مولا و شوهر است و از حال نشو و ادنی که از ایشان بعد از بگویند ظاهر شود
 از بعضی احتیاط رسالت است و میخوانند و بگویند که مراد از این اراده باشد که اصل بگویند منعقد
 باشد و هر یک از پدر و مولا و شوهر را رسد که بگویند آن کنند یعنی اگر تقویین آن کنند
 علی بمقتضای آن واجب باشد و اگر تقویین نکنند و باین احتمال اگر علی میگوید
 رسول الله علیه السلام میفرمود که اگر تقویین نکنند و باین احتمال اگر علی میگوید
 و نه حال الدین مظهر علیه الرحمه نیز در قواعد الاحکام مایل بآن شده و این قول
 را در بیان داده و پسندال کرده اند بر مطلب مملوک بگویم آیا بگوید که ولایت بر شوهر
 و فیه بگویند و در مثل قول تعلا و لا تعقلوا الا یان یعنی هرگاه در امری بگویند یا
 کنند یعنی آن کنند و بر مقتضای آن عمل نمایند بر ظاهر عدم وجوب سبیل بمقتضای
 بگویند که بگوید که دلیل اخراج آن نماید و دلیل نیست که در ماده که پدر یا مالک یا

شود بر تقیض آن کند پس در بیان معتقد باشد و اینکه در این حدیث فهم شود که باید که در
این حدیث احوال غیضت دارد احتساب از نوم نیز در پس بر آن است لال بر غیضت
توان که در و در پس است لال نظریست و وجه نظر بر آنکه نصف دام غلظت در حدیث دیگر
آن کرده اند که میگوید که این حدیث در غیضت غیضت آن دارد در بیان غیضت
که شرح اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک نیست که بنده یحیی که از آن پدر و زوج و
مولای اشرار و معصیان است پس از آن پدر و معین زور بر او نوح و میمان بنده بر
از آن مولای صحیح و معتبر است پس علم ظاهر آنکه بر این حدیث نتواند شد و آنچه متواتر
شدند اول را که عدم الغضا و کذب است این که در آن حدیث لال کرده اند تا بنده بداند
نیز که بر هیچ تحقیقی فی نفسی که منطوق این حدیث بر تحقیق یحیی است و در اصول و
مطابق که هرگاه بر هیچ تحقیقی عمل نتواند شد بر هیچ تحقیقی عمل باید کرد که از او باشد
بحقیقت و از او بر تحقیق یحیی فی نفسی است پس یحیی را که این حدیث دالت
بر آنست بر تحقیق عمل باید کرد نه بر تحقیق نوم که از آن بعد است و اگر چه قولی باشد
تر است اما این قول از دلیل ظاهر تر است و الله اعلم و باید دانست که خلاف حدیث دیگر
نموده بر نفس و صحبت یا رنگ هوم اما در کتب و بعضی واجب یا رنگ هوم مجلس را در
ازوم آن حدیث نیست و در آنکه یک از پدر و دود و نور و دالت آن حدیث که در آن حدیث
و فی حدیث که در باب ولایت اهل البیت است و تقیض و عدم تقیض در کار و است
از او در حدیث است و پس و در ماده مذکور فی و از حدیث و آنچه از حدیث یحیی را
نموده بر یحیی که در آن حدیث که در آن حدیث است نیز از او است و معتقد بنده معتقد است
و لازم است اختلاف القوال و دلیل این در این حکم چنان است و صریح شار و پدر و ادب
که در حدیث است و از بعضی طریقه در کتب تهذیب حدیث از یحیی بن و شد که گفت با هم موسی

کاملیم که این جا برایت جمعیت منها چنین حققت شد ایضا ان ایضا اقبال فیه شد که
بجستی که مرا گزینست که مکنید یا کرده ام و گفته ام که خدای رب بر حق که در این کفر و غم
امام م فرمودند و کان مرخدا را بعد که با کرده و دیند و حق علی ایضا و فتح شریف الله
در کتاب در کس بعد از آنکه این حدیث را نقل کرد که گفت است که در این حدیث و حقیقت
و اراده که است بآن این و حقیقت را که دلالت دارد بر آنکه در این حدیث می باشد پس
از آنکه است بآن دلالت که در کفر و فرزند و بنده و در این شوق بر آنکه پدر و مادر و
پایه بی که که در باب توقف بیان این دلالت بر آنکه گفت و در و شده و این تسبیح که
از انکه را روی انهم شد اما تقریر امام م از آن در وقت تلفظ امام م است بآن و تو
میدان که تقریر امام م تسبیح نموده بر نه از تسبیح آن دلالت دارد بر آنکه تسبیح که
از روی حقیقت باشد جمیع اینست که راوی بطریق بی بر تسبیح که کرده باشد و
تقریر حضرت بر جمیع اینست که باشد بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از انکه حضرت که
خداوند بزرگ و تقریر از آن که راوی می بین نموده است در کلام خود نیست که
تسبیح برد آنکه باشد بر تقریر آن و بلکه اعمال این در این حدیث را حدیث است
نیت که اثبات الحکم شرعی بآن توان نمود پس او ای آنست که بر آنچه ظاهر نفس
افغانی آن دارد اقتصار شود و الله هم بحقایق الامور **پیش دوم** باید دلت
که در کفر و تو نفس بشری که یافت بر دو قسمت مطلق و معانی مطلق آنست که
بیشتر موقوف باشد مثل آنکه روزه و دار اند که بگوید بگوید الله انهم
بیطعای است بر هر که خود را روزه دارم پس آنکه تسبیح جاری باشد که مسوی
منقطع سان و بگوید ان تسبیح یعنی یا این قدم تلان منصف و الله عی که او
من معانی آنکه ماری از این امور موقوف باشد مثل ان تسبیح یعنی یا الله قدم مسوی

اوصاف را قبول نخواهد داشت و اما آیت شرطی که در این ولایت ندارد
که مذکور شده در مشق و ادای کلام و وفای بآن و وقوع با و غیره و هیچ شک نیست که
بسیار قوی عملی همان بود که در این شرط و شرطی بود زیرا که ما عدای مذکور شرط
چنین انداخته است و در آیت مذکور هیچ شک نیست که مذکور از این شرط و واقع
شده اما آیه اولی و اولی که با آنکه شرط است از آنچه در شرطی غیر و دیگر بود زیرا در این
ولایت ندارد که در هیچ عملی استقامت ندارد و با آنکه شرط مذکور است
که مذکور دارد و هیچ شک نیست که این که در این شرط مذکور شده باشد تعارضی
آن نمیکند که در شرط مذکور و ذکر کرده باشد و ثابت نشده است که صیغه مذکور از همان
کلام بود تا آنکه آن کلمه که چون ضایع از شرط مذکور شده ظاهر است که شرطی در میان
نباشد بلکه در بعضی تعارض مذکور است که کلام مذکور نیست که او از شرط مذکور است
که بر اثر واقع شده و اگر گویند مذکور از این صیغه و عدم تکلیف واقع شده بود است
پس اگر این کلام صیغه مذکور باشد و غیر از آن مذکور واقع شده باشد لازم می آید که
مریم علیا السلام باین کلام مخالفت مذکور کرده باشد پس با خبر باید بر این عمل کرد که مذکور
عین اربع کلام بود است تا مخالفت مذکور که لایق مرتبه ادعیه است و استقامت نیست تا تم نیاید
چون آیت است که می تواند بود که در واقع مذکور شده باشد که چون نکند اخبار مذکور است
کرده باشد و آنکه می گویم او را هیچ کس کلام مذکور شده بود تا رفع بهجت از او نبود و قوم
او با و کان برید که آنکه او کتب ثابت نه کرد و جواب این نه ندارد و وی عا و بود و یا
از کلمات مشرعه یا و بهجت بود که از این داشت بود و اگر چه یکی که این کلمات با و کان
برده بودند و بعضی مفرقند و اما حقا دانست که اخبار مذکور از او با و شاست و واقع شده
بود است و اطلاع قول بر آن که در قرآن واقع شده از روی مجرب است و هیچ ابوجهیل نیست

در تفسیر هیچ ابیسان نقل کرده است که مریم علیا السلام بعد از مذکور شدن آن وقت از جانب
مشرق و منتهی شمالا بآن کلام بود و هر طرفی قوم کان در حق او بعد از آن که شمش شد
و دیگر سخن کرده و این حرکت در آن کلام مذکور صیغه مذکور شده بلکه اخبار از این صیغه
صیغه گذشت و اما آیه دوم که در اتصال دارد که آن کلام که از آن عا و شده
صیغه مذکور باشد و این کلام متعین در حرکت در آن کلام مذکور است و اخبار از این صیغه
صیغه مذکور است که میگوید روایت شده است که زن عا و عظیم بود و او از فرزند نیکو
تا آنکه بر شد و از آن گذشت که دیگر احتمال می نمود در روایت و قیاس در سایر روایت نشده بود
مرعی را دید که میگوید که این را از آن حال گذشت و در حق او عا و می نمود و در
مقام دعاء آن کلمه است اما آن کلمه که مذکور است از آن روایتی که در آن است و قیاس
بیت الحقیق شکوک می نمود و در هیچ بابی با خبر نیست که مریم علیا السلام از روی شکاک
روزی که می نمود که در کلمه قیاس با و بر بیت الحقیق که یکی که این کلمات با و از
صیغه مذکور در آن و در میان آن کلمات شریف باشد پس دعای او در بعضی اجابت
در آمده که مریم علیا السلام حاضر شده تا این بود که کلام صیغه مذکور که اگر گویند هیچ ابوجهیل
طریق دعاء از هر چه روایت کرده است در کتاب هیچ ابیسان جای که تقریب این آیه میکند
از این دعاء عبد الله صیغه غیر الصداق عام که آن حضرت فرمود اند آن الله عز وجل اوحی
ان عا و این دعا و این کلمه که برای آنکه و الا بر صیغه صیغه الموعود بآن الله عز وجل
روایتی است از این کلمات که در آن کلمات و این کلمات مریم علیا السلام ظل بهجت به کلمات
رب اینه خدمت کتب عا و بطی خود را هیچ خبری که حضرت و منتهی ذکر و بی درشتا در
عوان پدر مریم که در کتب که می بینید ام از آن که مریم که در کتب مذکور است تا مبنای
مادر زاده از آن کتب که در کتب مذکور است و این کلمات را از این صیغه مذکور شده باشد

مردگان از انعام خدا بخله و گردانیده ام و در اول از عاقلان و برین امر ایستاده
 فرزندان یعقوب چون که اسرائیل نام یعقوب بزرگ است پس بر آن این سخن را بزرگ
 نمود که ما در هر یک بود فعل کرد پس چون علی گفت او بزرگ گفت پروردگار را بدست
 که من ندانم که در امر برای تو که آنچه در شکست است از آن که در خود او قید تعلقات دنیا و خاص
 از برای تو بخواه باشد و خدمت می کند که بیت المقدس است و در آن زمان نیست
 هیچ کس را پس بزرگ می شد آنند پس چون در این زمان خدمت خانه کعبه را و فرزندان
 خود را برای آن کار می کرد و اندوخته در شریعت است این که فرزندان انبیاء و الدین
 در امثال این دنیا و واجب بود و این حدیث مشهور است بآنکه این قول ما در هر یک
 نزد خود و نزد دیگران پیش می فرستد است و نه است پس بزرگ صاحب کفایت بود چون از
 اخبار اهل بیت می شنید فرزندان ستمهای او را می شنید که مصادد عافیت که باو نیست داده
 می نداد و چون انبیا است که در این آیه شریک برین نیست پس حدیث زبانه بر این
 دلالت می کند که این قول از ما در هر یک بعد از اهل او بزرگ واقع بود و این قول نیز که
 قبل از اهل او این دنیا و اقله شده بوده است و اخبار خدا بخله از این جهت است
 فرزندان ما و ما خایه بنده کعبه که از آن اوقات شده باشد ما در هر یک بعد از کعبه
 بآن بود که فرزندان کعبه از این زمان حاصل خواهد شد و بر هر یک علم زن او با یک فرزند
 از او در وجود خواهد آمد می شود که در کعبه را و پیش از اخبار کعبه کعبه واقع شده باشد
 و با یک در این آیه که بعد از ولایت نیست بر این که من فانی و نه باشد پس بر هر یک علم
 اهل دی و اهل آیه سیم که از آن در مقام استدلال بر مطلب مذکور باینست طلب می نماید زیرا
 که آن ولایت مذکور بر هر یک و فانی نیز در حال آنکه نزدی که نسبت نزد اهل آیه بود است
 بشرط بود است باقیات است و در آن صورت نیست از آنکه احتیاج مذکور نیست و لیکن

ما باطل بزرگ حسبت با منی می که یکدیگر بود و کعبه که این آیه در آن سوره است و
 شان ایشان نازل است و اگر آن میگویم فانی بخله و در تفسیر از این عکس نقل کرده است
 که امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرمودند رسول خدا می فرمود که اگر عیادت
 ایشان آمدند در میان حجی پس ایشان روی باینکه می فرمودند آمده اند که عیادت ایشان
 پیشه که نزدی بود ایشان فرزند آن حجی که پس حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام فرستاد
 که از آن نذر کند که اگر ایشان از این حجی شهادت می کردند که امام سه روز روزه بدارند
 و حج بپوشانند پس بخت کوت ایشان توان شدند پس امیر و فاطمه علیهما السلام از شوق حجی سه
 صلح جو قرض کرد و فاطمه حاجی را از آن بدست مبارک از کعبه و حج قرض نان بخت
 پس چون وقت افطار شد نانها کعبه را پیش نهادند که شکر بکنند که آن افطار نمایند که میگویند
 بر این است و در وقت و این که در روز قیام که در این انعام او را بر خود اختیار کردند
 و آن پنج قرض نان را بپای دادند و آنک را بپای آنکه در آن سوا دی آیه حجی تناول
 کرده باشند و در شش باز روزه رفته چون شام شد و طعمی که بپوشانند و در کعبه
 ترتیب داده بودند پیش نهادند که شکر بکنند که آن افطار نمایند عیادت اهل دی و این
 خواست بعد از یاد داده خود بپوشانند بپوشانند که بپوشانند که در روز دیگر شد و این
 بر عین نیست بر روز آن قیام نمود و وقت افطار را داده حرف بقیه قیام که در کعبه
 نمودند که بپوشانند بر روی بیت و حجی طلب کرد و این که بر عیادت اهل دی و این
 که شکر بپوشانند که شکر بپوشانند که شکر بپوشانند که شکر بپوشانند که شکر بپوشانند
 او را تا آنجا که کلام فانی بخله و در تفسیر خود و اما استدلال باینست که نذر
 آن عیادت است که عیادت که در انطباق آن بر عیادت که در کعبه تمام شود و این ولایت
 خواهد بود که در آنکه نذر نمود مشروط باشد بر آنکه بعد از آن صادق ظاهر باشد و شفا

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و ظاهر بودن آن بر مردم مصطفی باشد که عقول باید بآن متواتر و صیقل در افتاد و هم
 ظهورش قدر و صلوة و مطی که در آن کبریا و صفا و عطا الصلوات و الصلوات
 الوسطی و اقصی و اسم اعظم بر آن وجه است و از این جهت نقل کرده اند که از اول
 سوره که مذکور است آن کلمات عفت اند یا بدین گفته اند آن به مقتضای دین
 تربیت که بهشت است **و** اندیشه بجا طریقه که صبیحی اما میرضوان اندکیم بر آن
 رفیع اند که گمان همه کرده اند چنانچه ابوجهل طریقه برده اند از آن کلام که گفته اند
 و از آنجا که مژده است که اقتضا بکبریا باعث آن ترش کنان صیغه است که
 قال الله تعالی ان یجتنبوا کباریا و متهمون من یکنو علیکم سبککم و من یکنو علیکم
 ترش کنان کبریا نیست زیرا که امر مذکور آن لغت فاضلی میکند که کبریا که بی چندین
 متفق و عمدت زار کنان صیغه تا چون از آن اقتضا نمایند که صفای ایشان
 از زین است و حاصل آنکه از ترش صفای با جناب از کبار بر صفا و دلایل آنکه کبریا
 است بر تقدیری که کبریا از صفای بر محمد نباشد و هر کلام که بی چندین باشد و صیغه
 معقول دارد اما هر گاه کنان همه کرده باشند و وصف بفرموده و کبریا وصفی فانی
 چنانچه از پیش رفت امر مذکور متصور نیست و مفاد آن را ما صفا بداریم پس چون
 حکم مذکور شود و از اول و اولی آنست که مراد از آن ترش صفای سبب اعتبار کبار
 که در اول آیت است بر آن تفسیر آنست که اگر کبریا در امر متناه و از آن سوی که از آنجا
 آن گاه باشد و لغزش او به در جهت نماید چنانکه متواتر و از آن سر و پا و در چو
 از کنان برتر نباشد و خود ترا چنان آورد و اولی که بر کبریا که بر کبریا و از آنجا
 بدین جهت از صفی عقاب از عقاب گاه خود ترست و بیب آن که گمان فعل آن در بدین
 مثل آنکه گمان نیست بر کبریا و ام نه باین از روی شهرت و نظایر آن بر ترش و لغزش او

هر دو در جهت نمی آید نظر را خدیه کند و بر سر من بر کبریا و نظر کردن مذکور معنی و اولی
 این صیغه اگر کرده اند و در این سخن نظریت و وجه نظر صیغه مخفی نیست ظاهر آنکه
 در بعضی بیان آن ظاهر شده که اگر کبریا عادل است که از کنان گمان که به مقتضای
 هر صیغه امر از نمایا میساید مراد از آن این باشد که هر گاه دو امر برود و در آن کلام
 یکی برتر از دیگری و یکی باشد خود را در آن کتاب گناه برتر از خود دارد و هر گاه خود را از
 نماید و اگر این صیغه بیان می شود نیست و در این کلام به مقتضای آن که مذکور
 بگویند و در بیان ایشان خلاف آنست نه برتر از دیگر مذکور که صیغه است و از آنجا
 این صیغه می نماید پس آنکه بعضی اعلام گفته اند که هر گاه کنان همه کرده باشند و وصف بفرموده
 و کبریا با صفا باشد لا نمی آید که هر گاه بی باقیست بعضی صفت است و او نباشد
 و مخفی باشد که کلام نیز ابوجهل صیغه چنانچه گفتند منسوب بر آنکه این کنان همه
 که از آن متفق علی صیغه اما میرضوان است رضوان الله علیهم و در بیان معنی آن مشابه
 است که کلام او در صدق این دعوی گاهی باشد چنانچه گفته اند **و** هر گاه بی کلام
 میگوید است آنست که او میگوید اما بعضی از صفات توین تعجب کرده اند باینکه
 علی ایضا میسازد و برین مسکنه خفیه و بعضی از آنست که بعضی اقوال سابقه خالی شده اند و
 قول مذکور را نیز میفهمد و این الراجح و لایزال الصلوات و این ادیس نیز ابوجهل صیغه نیست
 داده اند و تحقیق آنکه حقیقت در این باب احتیج بسطی در سخن دارد که مقام را
 کجایی آن نیست و از علم **و** در این باب به است شده است پس بر کبریا که متکلم است
 بر کبریا که بر کبریا **و** چنانچه بر این بر این بر این بر این بر این بر این بر این بر این
 او الشیخ از پیش گفت از چشم من سالم که از رویان فقه امام جعفر صادق علیه السلام است
 و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت کرده اند **و** امام جعفر بن محمد بن الصادق

از او باین سببست که فقهی یا فاضلانی را در بحث اندوختن است و بعضی افعال
 مساوی پس رفته اند و باها ویت ضعیف بعضی افعال را نسبت دانسته اند و حکم کرده اند پس
 ترتیب ثواب بر آن پس بر این نه و در دنیا بد که با آنکه متفق علیه جمیع علایق است که بکبریت
 ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود این است که حکایت از افعال غیر محبت ضعیف ثابت است
 کرده اند زیرا که حکم بجهت باین افعال باین احوال ضعیف نیست مگر باین حدیث
 حسنت که با آنکه مشهورست معتقد بعضی احوال ویت و کبریت است و چون که در حدیث
 بجهت جمیع که ثابت حکم شرعی نزد اینان چون نیست مگر با ویت و کبریت حسن و موقوف
 حکم شرعی ثابت نمیشود و اگر چه مشهور و معتقد به ویت و کبریت این بحث دارد ویت ضعیف
 این مرتب با ویت و جمعی که اختیار آن کرده اند باین حدیث عقلی اند و بسیار در حکم بود
 بعضی افعال که احوال ضعیف و دالالت بر آن دارد مانند باین حدیث گفته اند و اینان
 را افعال احوالی گفته دانسته اند ظاهر است زیرا که این حدیث دالالت ندارد و کبریت
 ثواب بر قیام بعضی افعال که حدیث ضعیف در باب جهت آن دارد و اینان
 افعال احوالی را قیام بآن عمل میکنند و مستند و واجب از قیام عمل است **در حدیث** ظاهر شد
 که در آنکه احوال را رضوان از قیام در احوال گفته عمل با حدیث ضعیف را بگویند کرده اند
 چه بر همت و در حقیقت دلیل این در جهت باین حدیث حسنت نه آن
 حدیث ضعیف نه پیش چون بطریق مخالف این حدیث احوال شده است افعال
 از عملی این بعد از افعال این احوال که قیام بگویند کرده اند بگویند دانسته اند علی
 کردن حدیث ضعیف را در احوال گفته و چون که از مرتب بر عملی این است و
 کتاب از کار و قیام بآن کرده است و آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه افعال شرعی با حدیث
 ضعیف ثابت نمیشود باین وجه از آن برون نکرده است که بگویند که اگر قیام و احوال

این معنی دارد که هرگاه حدیث ضعیفی یافت شود که دالالت بر جهات احوال داشته باشد
 و آن عمل از آن قبیل باشد که احوال ویت یا کرامت و آن نزد ویت بگویند
 علی بن ابی حمزه این حدیث و افعال باین عمل را که حدیث با جهت احتیاط بود در افعال
 باین کان حدیث و در حدیث ثواب است و احوال ضعیف و در احوال بکنانه حدیث
 زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر دارد و اینان چه میان احوال و جهت باین احوال احوال
 باین حدیث بجهت باین حدیث که اگر در این حدیث است و جهت باین حدیث ضعیف در
 و باین حدیث و در حدیث که احوال ویت در آن در حدیث بجهت آن و جمعی دارند و جمعی
 ضعیفی این حدیث و اگر در این حدیث مانده و جهت باین حدیث ضعیف در باب جهت
 و در حدیث که احوال کرامت در آن گفته باید دید که مرتب بجهت باین حدیث در حدیث
 و در حدیث باین حدیث که در حدیث بجهت باین حدیث در حدیث بجهت باین حدیث
 که احوال باین حدیث است این حدیث ضعیفی اگر در آن احوال بود و اگر در حدیث
 راجع باین حدیث که بر تقدیر کرامت بر کرامت ترتیب دارد و در حدیث بجهت باین حدیث
 تقدیر بجهت باین حدیث احتیاط احوالی باین حدیث خواهد بود که در احوال باین حدیث
 نخواهد بود و اگر در حدیث باین حدیث و جهت باین حدیث باین حدیث باین حدیث
 معامول نباشد باین حدیث است و کان آنکه در آن وقت عمل او را بدید زیرا که
 من جهات بجهت باین حدیث و جهت باین حدیث و جهت باین حدیث باین حدیث
 بود که در حدیث ضعیف در آن رود پس باین حدیث ضعیف را در احوال
 نزد ویت باین حدیث است در آن نزد ویت باین حدیث ضعیف را در احوال
 و جهات احوال کرامت باین حدیث باین حدیث در این حدیث باین حدیث
 آنکه که هرگاه احوال ویت در حدیث باین حدیث ضعیف نخواهد بود

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مذکور که اطلاق فقیر است نسبت به راجع و تصور ضعیف است که مقرون بقصد ایقاع باشد
 چنانچه محلی نسبت محتاج به سه شهادت است پس اگر چه در بعضی از فقهاء نقل شده که مستحق آن
 اطلاق پس نه ذکر آن به تحلف بر سه شهادت و وقوعی یافت است پس در آن
 و اصولی آنکه که چون عوض چنانچه ظاهر است دفع بکثرت فاضل و این است از عبارات
 فقهاء عین عبارت را که بکثرت او بایشان بر آن عبارت بر وجهی است مانند بقدر
 از طور منطوق و در دست فقیر **الحکم** از این حدیث ظاهر شد که نسبت از اصل عمل بر آن
 و فضل آن از فضل عمل بر آن و نیز در طریق خاصه و عام روایت شده است از فقیر
 صدوات است علیه و آنکه که **نیز الخ** در توجیه این حدیث و در ذکر آن
اول آنکه مراد نسبت نوعی است و نه نسبت کسب که عبارت از ایمان او باشد و هیچ نسبت
 که ایمان او بهترین اعمال دوست نبر که اثری که بر آن مرتب باشد باید بود در
 بهشت نیست و عدم آن باعث جاوید بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال است که
 آنچنان نیست و باین توجیه این اشکال دیگر از آنچه در حدیث روایت شده
 نیز نشود چه تنه این حدیث بر آن وجه منقول است که نیت اهل فتنه و عیب نیت کافر بد
 نسبت از عمل او و این معنی بظاهر مناسبت دارد با آنچه در حدیث وارد است
 که **ان الله ابین آدم** اذ اهلهم بالمعصیه لم یکتب علیهم شیء من قبله یعنی هر گاه کسی که نیت آدم هرگاه
 قصد کند اقامه گناهی را بر او نمی نویسند از او عفا پس بر آن مرتب گناه نماند تا
 بعمل می آید و اگر چه هرگاه عقباتی مضمون این حدیث بر نسبت معصیت یا نفسها
 عفا به مرتب باشد و عفا بر وجهی مرتب باشد چون نیت کافر بد نسبت کافر بد
 از عمل او باشد پس چون بنا بر توجیه مذکور نسبت کافر بد است از افعال باطل
 و کفر او باید بود و نیز نسبت مذکور اینک عفا باطل و کفر کافر از عمل او بد است

و ظاهر است که این معنی مناسبت دارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور شد
 باشد فقیر **ثانی** آنکه مراد اینست که نسبت به عمل بر سه شهادت از عمل به نیت و این توجیه
 مذکور آنکه که بجز این روشنی تعافی آن میکند که در آن نسبت نیز به وجهی باشد
 و در عمل به نیت مطلقا خود به نیت **سوم** آنکه مراد نسبت به عمل بر سه شهادت است که در آن
 مایه ای و غیبه ای که منوی از عمل بر سه شهادت پس نوبه ای که در آن نسبت نیز به وجهی باشد
 بیشتر است از نوبه ای که از عمل بر سه شهادت و این توجیه را باین در حدیث لغوی حدیث
چهارم آنکه طبیعت نسبت به نیت از طبیعت عمل زیرا که بر نسبت عفا به مرتب نشود
 یکی که نسبت به نیت بر آن نوب مرتب است و اگر نسبت به نیت و چون شهادت است
 و عفا بر آن نسبت نسبت بخلاف عمل که غرض عمل اشتغال ذمه غیر آن است و در بعضی اشکال
 ذمه نیز بر آن نسبت به نیت بجز از نیت باشد و این توجیه را نیز از طریق و الا بر کفر
 و کفر مراد از **نیز الخ** آنکه نسبت کافر بد است و عمل کافر بد است از افعال باطل
 او نیز از نیت باشد از عمل اعصای می باشد که نه استقامت و کلام چنانکه اگر عمل اعصاست
 و سب و یا هر چه است که عمل دل است باید که مقرب به آنچه **العقل** ذکر می یابد یعنی بر
 پای و اگر چه نیت باطل است که مقرب به نیت باشد و ظاهر است که مقرب به نیت از کفر بد
 و نیز از نیت دل از نظر مردم مستور است و احتمال ریا بر آن نیست که عمل اعصا که
 اغلب مقرون به نیت پس از این روایت دل بجهت نیت از عمل اعصا **سوم** آنکه
 مراد آنست که نسبت به عمل اشکال شریع و جهاد و امثال آن بر نسبت از نیت بر عمل اشکال
 خفیة مثل خدایت آبی از زبان و تصدیق یک در هم و آنچه از این قبیل است **و نیز** آنکه
 لغوی در این حدیث اسم تعظیم است یعنی آنست که نسبت به عمل بر سه شهادت از عمل
 او نه عمل شریع و نه نیت به نیت است و این توجیه را نیز از طریق عقلی منقول است و بدین

رتبه شوق تانی که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 مرد است که افضل از اعمال است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 باشد به رسول حدیث مذکور و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 منقبت در آن بیشتر است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 کرده اند که در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 و حاصل می شود این خواهد بود که در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 مخفی نیست در این حدیث که در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 اشکال مذکور است که در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 منافعت میان معارف آن فروع میان حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 و هیچ شک نیست که در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 کاف و تراشیده او نباشد و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 مقام سواد این عین مذکور که موجب عقاب باشد و مفاد حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 اقدام عمل عقاب بر ترتیب منتهی پس منافعت مذکور که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 مفاد حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 عقاب بر ترتیب منتهی منافعت مذکور که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 نیز ترتیب باید بر این وجه که بر ترتیب عقاب کند و بر عملی جدا و شریک بودن نیست
 کاف و متوازی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 تنای میان حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 کاف و عقاب بر ترتیب باشد و بر عملی جدا و متوازی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 عملی بر ترتیب بسیار زیاده باشد از عقاب که بر عملی بر ترتیب است بر ترتیب رتبه این عمل

توجه مذکور که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 دیگر مذکور که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 که بر عملی که ممکن باشد که با کمالی مختلف یکی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 بر وجهی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 وقت از دنیا و در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 که در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 خواهد بود از بعضی جهت که بر آن وجه باشد و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 علی و انصاف و او یکایک است بر در کار و روی آوردن او با قوت و برکتش از آن
 دنیا و از آن آن وجهی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 نیز شمول طاعات و عبادات باشد و از سایر مرتبه معانی و منتهیات باز آید زیرا که میان
 دل و اعضا جدا و از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 آنچه راه باید بر سبب می کند از آنکه دل و دلیله متناهی و اگر بدلی را با یافتن کلید
 و در حدیثی و امثال آن اعضا در دراز و در حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 حکم و دستور و جوارح و اعضا غیر از اعضا و اشیاء او و خصوصاً از حدیثی که از بنوعی است و آنکه از حدیثی که از بنوعی است و آنکه
 پس کان بر که کند دل پیش از زمان که در غایت واجب شده و عرض رسیدن بنا بر
 زین است بلکه عرض آنست که حکم جاست بافتن دنیا و دنیا توابعی دلش را که کفایت
 در مقام تواضع و انقیاد بافتن اگر که سعادت از اعضا بگوید و اعضا می تواند نیز صورت

آن دل را بسیرت و ولایت دارد بر آن کس دل او بخاک آن نمی دگر باز آید ه با کشتن نمواند
 کرد در مقام توبه از آن گشتن انداخته و اگر بر آن گوید بقیه آن اندر رجوع کردم و بکشت
 نمودم بسیرت استعاده قول مذکور را از روی ده گوشت دادن زمانه بخاک بپاشد و دل او
 آگاهی از آن خواهد داشت پس هیچ اثر بر آن مرتبت نخواهد بود و قول مذکور از قول
 قول کار خواهد بود که ششم و پانجم تمام باشد که اگر باز بر این سخن باز نماند آورد
 با در چوک پاکشود و در حقیقت سرده که این سخن حال صاحبین دل بسیار
 و عدم پروا از او دارد و نوبی شرعی چنان که هر دو بیات دین در نظر او پس نماید و
 و احتیاج را تمام آگاهی را غلط او را بکشد و طبع او غفلت یافته از قبول آن لغت کرد
 تا آنکه بخونش حال او بضعف عقیده و زوال ایمان و ایمان از دنیا برود و این حالت
 است که بقیه از آن بسیرت می کند به زمانه است و این سخن در **کتاب** مخالف
 نشسته است میان صی و در آنکه تا طاعت در توبه از غم سرده می کشد و بقیه دل از آن
 بر آنکه دیگر بر سر گناه برود و اما آیا امکان صدور گناه از توبه شرط است یا نه که
 با توبه نشدنی اگر بعد از آنکه بخاک آن توبه کند بگویم آنکه اگر قدرت بر نماند
 بر اصول آن کرد توبه از آن شخص می نیست یا سر و نیست و توبه همان از نماند است
 اگر نمی قول دوم را اختیار کرده اند و توبه را مطلقا می میدانند خواه در حال توبه
 برگشته یا نه و خواه بعد از آن قدرت بکشد یعنی محققین اجماع علی هر یک از این قول
 دعوی کرده اند و این اولیست پس چون توبه کرد در مرتبه واقع توبه که غالب در آن
 مرد و توبه اما توبه که بعد از حضور مردن و بقیه آن شدن مرکب بقیه آن که می ماند
 عبارت از آنست همه اتفاق دارند بر آنکه قبول نیست و اجماع بر عدم محبت آن نیست
 و کلام آگاهی بر زبان ناطقت که ولایت التوبه للذین یعلمون السیئات است

از حضرت اجماع است قال ایضا ثبت آنکه ولا الذین یؤمنون هم کفار و کذا
 لهم عذابا بالیهما فی قول نیست توبه بر آنرا که بجهنمی آوردند که نماز و اذان و توبه
 ایستند اما آنکه چون حاضر شوند یکبار از ایشان تراشید میگوید بدینچه که اکنون توبه میکنم
 و توبه بجهنم قبول نیست مرا تا زمانی که میزند و این که کار و توبه بقیه کار را که بعد از
 بقیه نیست موت در مقام توبه از آنکه در می آید آن کوه که بر گناه کار نیست و در آن
 نرسیدن وقت رحمت و آن کوه که هرگز نرسد اما در مقام توبه از آن که در آن وقت در آن
 را در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله است که است که آن اندر قبول توبه العبد المذنب
 بقیه نیست که استعاده قبول میکند توبه سینه را با دم کرد و در توبه توبه برسد و توبه
 عبارت از توبه است و وقت آن که در مثال آنست از اجماع مایه و حق در ادبی توبه
 رجوع در وقت جان گفتن و در حدیث از امیر مومنان علیه السلام است که توبه توبه است
 کرده اند از آنکه توبه بقیه است و در باب آنکه وقت توبه موت و ظهور علامات مردن
 و من چه احوال آن توبه قبول نیست و بقیه توبه آن کوه که اندر این وجه که می ماند بر نماند
 بقیه آن است عطف است باینکه دلیل و برهان تحقیق آن نماید و در حدیث علامات موت
 حقیقت امر را عیان میکند و حقیقت کار را با معاینه با یکدیگر می یابند در آن حال
 نگه می افتد و فقط بقیه چنانچه در آن وقت که هیچ معارف و احقا دیات بدیده نیست و هیچ
 که بقیه ماطقت و بعضی میفرمید که توبه از آنکه از بقیه العطف آگاهی آنست که امر
 کرده است تا بعضی از دل را که روح را از جانب انگشتان با بیرون آورده و در پرتو
 مرتبه بالای برده باشد تا بسینه برسد و بعد از آن کجای آورد تا در مایه توبه از آن
 روز را و در آن توبه در دست بوضیعت و توبه و امثال آن پس از آنکه هر کس بداند
 شود و در حدیث توبه که در هر قاعده از حدیث مذکور و کجای نرسد امر در آن توبه توبه توبه

بافتن شد از تمام ارج که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی
بعضی حکما گمان برده اند و قسمت کرده اند از این سه و مسخ و مسخ و مسخ و
برسج بر این وجه که اگر انتقال مذکور باز بدن انسانیست شخصیت و اگر
بدن حیوانی است انبیا هم و سباع مسخ و اگر بقالب نباتات است
مثل زلفین و کاشی و مسخ و اگر بصورت جهاد است مثل زرافه و
اگر برسج تبخیر و تبخیر که در شرح تجرید و بعضی گفته اند که بدن
یا با و ام فیکه که عبارت از خاک است یا آنچه در وقت از کون و
امثال آن ابتدا از یک یا آنکه بعد از بعضی اجسام غیره تعلقی گرفته
مانند بر اختلاف مذاهب و ارایه باطله این که در محل خود
تفصیلیافته اما قابل شدن با یک در عالم دیگر و در غیر
این نشانه تعلقی بدنهایی مشابه میگرد و در وقت برزخ
که از وقت مردن تا قیام قیامت در آن دنیا بعبادت
پروردگار قیام میکنند و بعد از قیام شدن قیامت باز
بر بدنهایی اول بقدرت الهی میگردند بر این وجه که احوال
بدن احوال را که متفرق شده اند از جسم پاشیده بج
می نمایند و هم ترکیب میگردند یا بر این وجه که از کیم عدم باز مثل
بدن اول بدنه خلق میکنند از اختلاف المذاهب از این
کس قول بر تسخیر نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند
و این تعلقی را نیز تسخیر نامند فاما معرجه اصطلاح
و باید دانست که اینک از باب تسخیر در متن انکار اصحاب میگردند

و بعضی گفته اند که بدن که از این که در بدن است که این که قابل
شده اند با یک روح از بدن احوال بدن دیگر انتقال مییابد و اگر
لازم آید که معاد جسمانی که متعلق علیه اهل اسلام است تسخیر
باشد چنانکه از تسخیر اهل اسلام بر آن وجه است
بلکه بواسطه آنست که این که نفوس باطنی این را
قدیم میدانند و میگویند روح در همین عالم کون و فاعل از
بدن اول بدنهایی دیگر متفرق یا یک انتقال مییابد و
عبادت این آفرین که از فرود است درین است و غیر
صادق با آن جز داده قابل نیستند چنانچه امام غزالی
در کتاب تحف العقول تصریح باین معنی کرده است
و هذه عبارة ان المسلمين يقولون بعد موت الارواح و
ردّها الى الابدان لا ينفك من هذا العالم و انما
يقولون بقدمها و ردّها الى الهایف هذا العالم
و ينكرون الآخرة و الهیة و التار و انما
كفوا عن اجل هذا النکار یعنی اهل اسلام میگویند ارواح
همه عادت اند و بعد از مفارقت بدنها باز
تعلق بدنهایی خواهند گرفت اما نه در این عالم
و از باب تسخیر ارواح را قدیم میدانند
و میگویند باز در همین عالم نقل بدنهایی دیگر
خواهند نمود و منکر آخرت را و بخت و



و در فرخ را و اینک اهل اسلام حکم کفو ایشان کرده اند بوجهی که
 پس از ایشان که فرق بسیار است میان تنهایی که سبب کفو ایشان است
 و میان آنچه اهل اسلام بدان قایل شده اند و الله اعلم و سبب **باید دانست**
 که آنچه در بعضی احادیث اصحاب رضوان الله علیهم دانسته است که
 شیخانی که کفو سس نطقه بعد از وفات ابدان مادام که در عالم برزخند
 با آنها تعلق میگزیند حسب تمایز و بر صورت بر تخیل حضری
 که که بیشتر از حلقه حقیقی نشینند و باید یکدیگر سخن میگویند و از اهل و نزدیک
 اوست می یابند و بسیار است که در هوا سینه میان آسمان و زمین
 و در روی و باید یکدیگر قافیه کنند و یکدیگر را می شناسند و اما لایق امور
 که دلالت دارد بر تعلق حقیقت از ایشان و انبیا و اولادیم حسبیت ایشان بنا بر آنچه
 در کتب نبی و غیر آن از ائمه اربعین می آید و اولاد اهل بیت که بر تعلق حقیقت فیروزند
 روایت آن بدو است پس سینه اعطای آن میکنند که اشباح مذکور از کائنات
 جسمانیات در که نشسته اند و بطلافت مجرات رسیده بکرات آن دو
 چنین اند و در اهل اند میان جسمانیات و مجرات و مکتوبات و محبت آنچه
 عاقلان از آنها گفته اند که در وجه عالم مقدس است و علم حقیقی که بر طاعت
 میان عالم مجرات و عالم مادی **آن لطافت و زیبا بودن کائنات**
 در آن عالم مراحب و انواع احوال را از حرکات و سکونت و از اوقات
 و طعمها و بویهای و غیر آن شگهای متباین هستند که بذات خود قایلند و تعلق
 دارند اما نه بجا و آن عالمی است که هیچ وجهی نیست و از کربندان آن
 بر طبقات مختلف و مراتب متفاوت اند در کائنات و کائنات و کائنات و کائنات

این را

